بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ ذی الفضل العظیم الرحمن الرحیم والصلوٰۃ والسلام علی احمد المجتبیٰ رسولہ الکریم وعلیٰ آلہ واصحابہ واتباعہ واحبابہ اجمعین الی یوم الدین

خداوندا بحقِ سرورِ ما — محمد مصطفیٰ پیغمبرِ ما

بحقِ حضرتِ صدیقِ اکبر — وفا پروردۂ ضمنِ پیمبر

بحقِ بحرِ علم و کانِ احسان — چراغِ محفلِ اصحاب سلمان

بحقِ قاسمِ انوارِ صدیق — حقیقت محرمِ اسرارِ صدیق

بحقِ وارثِ صدیق و حیدر — خطابش صادق و نامش جعفر

بحقِ بایزید آن غوثِ بسطام — ز انوارش منور روم تا شام

بحقِ بو الحسن آن قطبِ عالم — سمیِّ مرتضیٰ شیخِ مکرم

بحقِ بو علی پیرِ طریقت — بهارِ فقر و عرفان و حقیقت

بحقِ شیخ ابو یعقوب یوسف — جمال افزای اربابِ تصوف

بحقِ خواجه عبد الخالق ما — کلیدِ گنجِ حکمت کانِ معنا

بحقِ خواجهٔ کو عارف آمد — ز سرِّ کنتُ کنزاً واقف آمد

بحقِ خواجه محمود نامی — ولایت منصبی والا مقامی

بحقِ کاشفِ انوارِ عرفان — علی رامیتنی خواجه عزیزان

بحقِ خواجه بابا محمدؒ — مشیخت پایهٔ ارشادِ مسند

بحقِ آنکه نامِ او امیرؒ ست — مکمل عارف و کامل فقیرست

بحقِ خواجه مشکل کشائی — بهاءالدینؒ طریقت پیشوائی

بحقِ قطبِ ارشادِ زمانه — علاءالدینؒ حقیقت آشیانه

بحقِ آنکه یعقوبؒ است نامش — فروغِ دیدهٔ عرفان مقامش

بحقِ ناصرالدین خواجه احرار — عبیداللہؒ نورِ چشمِ اخیار

بحقِ آنکه زاهدؒ نام دارد — شرابِ معرفت در جام دارد

بحقِ شاه معنی خواجه درویشؒ — بحق پیوستهٔ وارستهٔ زخویش

بحقِ خواجگیؒ کو حق نشان بود — بعالم یادگارِ خواجگان بود

بحقِ حضرتِ حق آگہِ ما | جنابِ خواجہ باقی باللہ ما

بحقِ حضرتِ قیومِ دوران | سمیِ مصطفیٰ محبوبِ یزدان

بحقِ جانشینِ صدرِ قیوم | جنابِ خواجہ مجدالدین معصوم

بحقِ نقشبند آن حجۃ اللہ | ابو القاسم علیہ رحمۃ اللہ

بحقِ آبروی فقر و ارشاد | زبیر آن قبلۂ اقطاب و افراد

بحقِ مشرقِ صبحِ ولایت | ضیاء اللہ پیرِ باہدایت

بحقِ خواجۂ ما شاہ آفاق | نمکریزِ جراحتہای عشاق

بحقِ فضلِ رحمن قبلۂ ما | کہ آمد حضرتِ او کعبۂ ما

الٰہی ظلِ او ممدود تر باد | پناہِ او جہان را بیشتر باد

بامدادش ز خود آزاد گردان
گرفتارِ خودم کن شاد گردان

شهودِ خویش کن ما را کرامت
بحالِ ما فگن چشمِ عنایت

ز احوالِ تباهِ خود چه گوییم
ترحم کن اگر بد یا نکوییم

تهی دستیم از فقر و ریاضت
گنهگاریم بی زهد و عبادت

ولی با این تباهی در تباهی
تهیدستی و عصیان و گمراهی

به پستی و حشتی چون نیستی داریم
نگاهِ فضلِ احمد فضلیانیم

دگر یادِ کسی واکرد لبها
ز جذبِ عشق دارم تاب و تبها

بمدحت خوانیش طاقت ندارم
ولی مجبور از جوشِ بیانم

چه گویم وصفِ او الله اکبر
حبیب الله محبوبِ همه

جمالِ مصطفی در سینهٔ او ‌ ‌ ‌ جلالِ کبریا آئینهٔ او

صفای سینهٔ صدیق اکبر ‌ ‌ ‌ همه آئینهٔ صدیق اکبر

لسانِ ناطقِ فاروق اعظم ‌ ‌ ‌ بیانِ او همه از دوست ملهم

نگاهِ چشمِ ذی النورین عثمان ‌ ‌ ‌ نه بیند از حیا جز روی یزدان

توانا بازوِ کرارِ حیدر ‌ ‌ ‌ ز آلِ قرة العینِ پیمبر

دلِ خواجه بهاء الدین الحق ‌ ‌ ‌ دماغِ شاه جیلان غوث ابق

نظام الدین محبوبیتِ او ‌ ‌ ‌ همه احمد بقیومیتِ او

بود هر چند او خود بی نشانی ‌ ‌ ‌ نشانی دارد از هر خاندانی

بود او رافعِ دشواری ما ‌ ‌ ‌ دوای شافیِ بیماریِ ما

نباشد درد ما را هیچ درمان	مگر تیرِ نگاهِ فضلِ رحمن

مدّ الله تعالی ظلال جلاله و کماله فقد سنا الله ببرکته و افضاله

هرگز نرسی بی مددِ پیر بجائی
بی زورِ کمان ره نبرد تیر بجائی

وجه مهر و دستخط	العبد عبد الرحمن خان حنفی بن حاجی محمد روشن خان مرحوم بقلم خود
برای سند صحیحی که کتاب هذا مطبوعه مطبع نظامیست مهر و دستخط مهتمم ثبت گردید	محمد روشن خان حنفی سنه محمد عبد الرحمن بن حاجی

ما شاء الله لا قوة الا بالله

از تصانیف حاجی الحرمین الشریفین عارف باللہ مولینا شاہ ضیاء اللہ محمد سعید عالیشان

نسب نامہ کلان

و نام تاریخی

مکتوب ضیائی

۱۲۸۹ ھ

بفرمایش رئیس والا شان منشی سلطان محمد رمضان علیخان بهادر سلمه الرحمان

در مطبع محمدی واقع لاهور مطبوع گردید

سنه ۱۲۹۳ هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

خالقی که بیک نقطهٔ کن فکان تخلیق ارض و سما و ما فیهما را باین همه نکات بدیعه و نقوش صنیعه آراسته و دلو الکدهٔ مشتاق
بضیاء رضا، کنت کنزا مخفیا فخلقت الخلق لاعرف بهشتم نافذ بود و قابل حمد و ثناست و رهبری که
طریق مستقیم ایمان کامل و صراط روشن اثبات وحدانیت عز و جل بذات قدسی صفاتش از تکدر اقوال کفر و ضلال
صاف تر گردیده و غبار الواث پرستش اصنام و اوثان باطله بروانی آب طهور معجزات باهرات و اقاویل کرامت سمات نموده
که احدی را خار شکوک دامان یقین پاره نسازد و پای شبهت الیق بالتحقیق و سزاوار تحقیق منعوت خدا حضرت
احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و احبابه و اتباعه و سلم الی یوم الدین سپس بنده فقیر دو جهان
ضیاء الله فخری قادری حنفی خواست که گوهر بی بهای حیات ناپایدار را گل اندوده تذلیل و فعال عبث
نساخته آبروی این خزف پاره چند که از سرکار طبع ناقص برآمده و باسم تاریخی مکتوب ضیائی موسوم گشته
همسلک درازی حالات متنوعه خلائق بعبارت سلیس که خاطر نشین افراد خاص و عام شود قلمبند نمودم و کابین نهاده خاطر فاتر
بروی کار آوردم و دست مدعا اصلی نگارستم و رونمائی این نگار مستوره ستار مخفیات ساختم و بالله التوفیق و منه المبدء و الیه
المآب چون خالق کن فکان و خلاق دو جهان خواست که ظهور قدرت کامله خود نماید نور حضرت در عالم فخری
آورد بمقتضای اول ما خلق الله نوری آفرید و بعد از ان نور هیژده هزار عالم را پیدا گردانید و از ان هژده هزار
عالم نوع انسان را اشرف المخلوقات ساخت و دلیل این نسبت که در حقش فرمود و لقد کرمنا بنی آدم و هیچ گروه را
و نفخت فیه من روحی و در هیچ گروه پیغمبر و کتاب نفرستاد مگر آدمیان را و هیچ گروه را اسلام نکرد مگر آدمیان را و تکبیر را
دولت دیدار نصیب نکرد مگر آدمیان را و هیچ گروه را مسجود ملائک نساخت مگر آدم را آدمیان بودند که قوت محبت
خویش و بزرگی همت خویش طاقت فراق نداشتند بدنیا از دل ایشان حجاب داشت و بعضی از چشم شان حجاب
بر داشت تا در دنیا جز وی را نخواستند و در عقبی بجز وی ننگریستند و این نکته از کتب ما زاغ البصر و ما طغی آمده است
بیان آفرینش ابو البشر و فرزندان آدم از ابتدای عالم تا محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم

بیان آفرینش

الصاد
ایضاً
اللام
ایضاً
المیم
الضاد
الطاء
الغین
الظاء
الفاء
العین
القاف
النون
الکاف
الواو
الهاء
اللام مع الالف
الیاء

شیث پیغمبر مرسل بوحی بود و ولی عهد آدم علیه السلام بود پنجاه صحیفه از برای او فرود آمده نهصد سال عمر وی بود پدر همه آدمیان است و از هر یک نسل بقیه آدم علیه السلام در طوفان انقطاع یافت بعد از آن که دوازده سال در دنیا بسر برد و روی بعالم آورد و در تاریخ غیاثی میفرماید که فرزندان شیث علیه السلام انوش بن شیث ابن آدم با دو روی حوا بود و چون شیث صد و چهل ساله شده بود حق تعالی او را انوش داد که بعربی بمعنی صادق است و اشرف اولاد در تاریخ جعفری مذکور است اول کسی که داد صدق داد و امر بصدق نمود آن بود بروایت یهود و نصاری عمرش نهصد و شصت و پنج سال بوده است حضرت علی فرمود که مادر وی قتیبه بنت کنا بود و چون انوش نهصد ساله شده بود او را حقتعالی مهلائیل عطا کرد و بعد از وفات پدر خود متعهد ریاست بنی آدم شد آغاز عمارت بابل او کرد و بنای شهر بابویش قیام نمود باتفاق صاحب جعفری جویها و رودها و خانها بیرون آورد و خوردن گوشت و ماهی اختراع او است حق تعالی او را چهل پسر داد حضرت علی میفرماید که نام مادر مهلائیل تحنه بنت شنون بن لطیل بود و آن مهلائیل را با والد خود بروی زمین فساد افتاد و بلهو مشغول شد فرزند مهلائیل با فرزند قابیل در ظلم و تعدی جباری بود و ند اول ظلم جبابره

در ردی زمین لظهور ایشان شده بود اتفاق یکدیگر اجماع کردند و مطل ابن شیث ابن آدم در میان خود ها بادشاه کردند بوده انتقام ازین ظالمان و رهزنان و جابران کشیدند چون مهلائیل هشتصت ساله بود بارد تولد شده بود و در بحر الانساب نوشته چون بارد که متولد شد عمر مهلائیل رحمت حق پیوست چون او را دفن کردند از اطراف جهان خلق بدید قبر مهلائیل می آمدند و باز میگشتند و بدیه ها بازمی بردند ابلیس لعون مجال یافت بیامد و فرزندان او را گفت که میخواهید که نعمت خاندان شما نرود گفتند چه کنیم گفت که صورت کنید مانند مهلائیل و در خانه بنهید و جامه های زر بپوشانید و نقاب از روی او فرو گذارید تا که هر یک بیاید از زیارت بازگردد ....
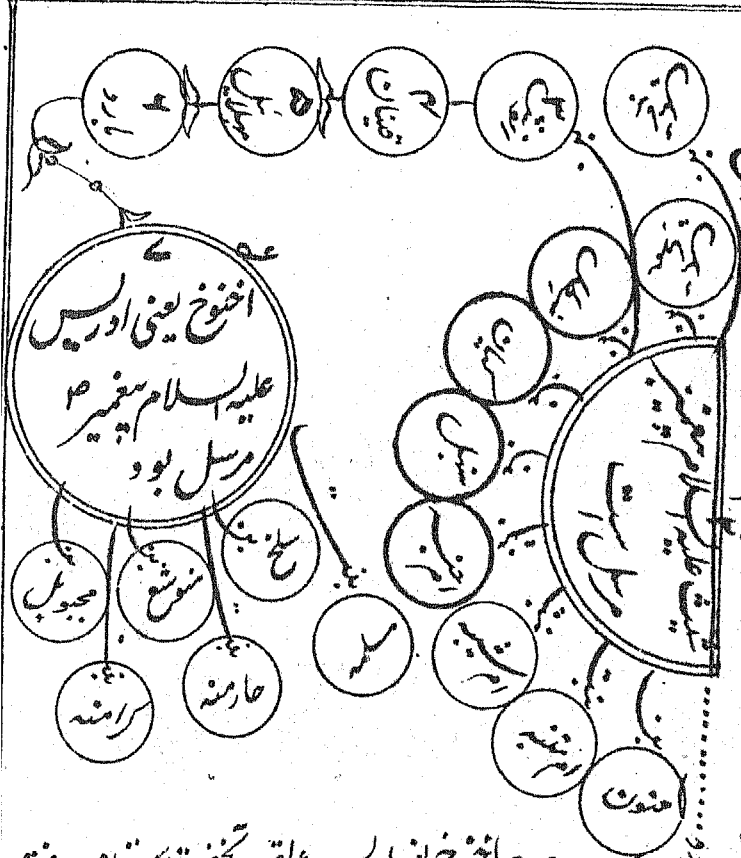
عـه اخنوخ یعنی ادریس ع لقب آنحضرت است در روضة الصفا نوشته آنجناب در وقت وفات آدم علیه السلام صد ساله بودند یعنی سنه صد ساله گفته اند ادریس ع بعد وفات آدم علیه السلام بدویست ساله مبعوث گشت و صد و پنج ساله بدعوت خلق پرداخت حضرت علی پیغمبر باید که مادر ادریس دم است بنت بیان بن آدم علیه السلام پیغمبر مرسل بود بروی سی صحیفه منزل شده بود سنه صد و بیست ساله بود که او را حق تعالی منوسلخ روزی کرد ص

متوشلخ مادرش کیه بود بنت کوحل بن جونک بن حنابن آدم فرزندان کلان ملک سام حضرت علی رضی الله عنه فرموده که نام مادر او ملک بود و مادرش عربانه نام دختر عم ابن متوشلخ است و ملک شام و حجاز و
کرمان در سلطنت او در آمده بود مر او را فرزندی بود نام او یوق جمیل بود او را دوست داشتی آن فرزندش او فوت شد و او را بربط بساخت بر فرزند خود و در گردن آویخته می نواخت چون نود
ساله شد حق تعالی او را نوح علیه السلام عطا کرد که عمر او نهصد و هفتاد سال بود که فوت شد کذا فی بحر الانساب

متوشلخ ابن ادریس پیغمبر علیه السلام

لامک

براکیل

نوح نبی الله اولوالعزم بود نام او شاکر بود بوسطه بکائی …… بسیار و از نوحه بیشمار بنوح ملقب گشت و نکاح خواهران حقیقی که در وقت آدم علیه السلام
درست بود در وقت ایشان باطل گردید آخر بطوفان هلاک …… گشتند مگر آنانکه بهمراهی ایشان در کشتی سلامت ماندند سه فرزند داشت حام و سام
و یافث یافث در عرب سام در فارس و روم و ساکنان هر دو …… جا همه از اولاد سام اند و چین و هندوستان از فرزندان حام و سام و مادرش
حیونش بنت براکیل بود چون نوح صد و پنجاه ساله شد حضرت عز و جل بر وی وحی فرستاد اما نوح در عهد باران مبعوث شده بود و نام بتان ایشان یغوث و نسر و یعوق بود نوح علیه السلام
نهصد و پنجاه سال خلایق را دعوت کرد که ایمان بیاورند و صحیفه های آدم و ادریس علیهما السلام تصدیق کردند پس خدا تعالی بر ایشان عذاب فرستاد یعنی طوفان جمله هلاک شدند و آنانکه ایمان آوردند
در کشتی بودند نجات یافتند مدت طوفان ده سال بود و بروایتی هفت سال ابو النصر می گوید که پسر چهارمی مسمی کنعان در طوفان بهمراهی کفار غرق شد و نوح علیه السلام را یک دختر هم بود که در کشتی
در ورد کرده بودند نوح علیه السلام گفتند که ما هر چهار در کشتی بار کنیم نوح علیه السلام را که دختر بود فرمان شد که دختر خویش را در حجره کن با دختر چنین کرد هر چهار بیک صورت شدند که نوح علیه السلام نشناخت
اهل کشتی و نوح علیه السلام با چهار دختر و سه پسر بودند و باز همه عالم از ایشان متولد کما قال الله تعالی وجعلنا ذریته هم الباقین و تابوت آدم علیه السلام و حضرت حوا نیز در کشتی بود و بعد
طوفان عمالیق تابوت ایشان را از کشتی فرود آورده در زمین بلاغنه دفن کردند و آن عمالیق از فرزندان یافث بودند و عمر یکهزار و چهار صد سال بود که رحلت کرد و قبر او در شام است در

منه شاک یعنی شکایت کننده اما اگر باک بودی مناسب تر شدی که بمعنی نگار است فقیر الله عفی عنه

بحر الانساب نوشته که هشتاد تن زن و مرد بدو ایمان آوردند نوح علیه السلام در حق کفار دعا کرد حقتعالی نوح علیه السلام را فرمان داد تا درخت شالخ بیارند چون از آن چوب کشتی
ساخت طولش ششصد گز و عرضش پنجاه گز و ارتفاعش سی گز و سه طبق داشت یکی جهت حیوانات و یکی جهت آدمیان و یکی جهت طیوران خدا تعالی طوفان فرستاد نخستین از کشتی نوح از
کوفه بر روی آب روان شد و مشهور است شش ماه آب از زمین بر می آمد و می بارید نوح علیه السلام با هشتاد تن در ماه رجب در کشتی سوار گشت طوفان آب تا تمام ربع مسکون گرفت و از سر همه
کوههای جهان در گذشت بفرمان خدا تعالی کشتی نوح علیه السلام دو نوبت از مشرق بمغرب رفت پس بسوی کوه جودی بجد و موصل قرار گرفت نوح علیه السلام در عشره محرم از کشتی برون آمد
و ابجادی ساخت معروف بصوت الثمانین باب **از تواریخ ابراهیمشاهی** در معموری بلاد هند تحقیق آنست که مملکت هند مانند دیگر ربع مسکون از وجود فرزندان آدم علیه السلام صفت معموری
پذیرفته است و شرح این اجمال آنست که عالم بعد طوفان نوح علیه السلام بر سه پسر نوح سام و حام و یافث آبادی گرفت بحکم خالق ارض و سما باطراف ربع مسکون گشت کاری مر فرمود **ذکر فرزندان**
سام بن نوح علیه السلام که وصی اکبر اولاد بود و اورا نوزده پسر بهم رسید **ارشد** و **ارفخشد** و **ثمود** و **عاد** و **قبط** و **قحطان** و **سیامک** و **فارس** و **عروق** و **پهلو**
و **سام** و **مغان** سیامک جانشین پدر خود گردید بعضی بار شد پسر سانند و از ارفخشد کیومرث که جد پادشاهان عجم است بهم رسید و اورا شش پسر بوجود آمد و دیگران بهر ملکی که رفتند آن ولایت
بدیشان موسوم گشت و بعضی برین عقیده اند که یکی از پسران نوح علیه السلام را عجم بود و عجمی مراد از اولاد اوست و اولاد ارشد سیامک و هوشنگ است که ملوک عجم تا یزدجرد و شهریار جمله از صلب
اویند دیگر فرزندان یافث ابن نوح علیه السلام بموجب حکم پدر روی بجد مشرق و شمال نهادند و در آن ملک از فرزندان او پدید آمدند ارشد اولاد ترک بود و جمیع ترکان روزگار از مغل و چغتا و
ترکان ایران از نسل اویند و پسر دوم بالنست چین نام ملک چین بدو منسوب است و پسر سوم فرزند بالنست اروس که فرزند او سر حد ملک تا تار ظلمات فرو کش خود کرد و آبادان ساخت اهل مصر که
مشک و عنبر و سقلب اند از نسل اویند ذکر فرزندان حام ابن نوح علیه السلام معموری مملکت هند بر نسل اخطبار حام بامر پدر عالیمقام متوجه ارض جنوب گشت و در معموری آن ملک سعی نموده و شش
فرزندان بوجود آمدند یکی **هند** دوم **سند** و سوم **حبش** و چهارم **زنج** و پنجم **بربر** ششم **نوبه** بممالک مذکور قیام ایشان موسوم گشت اما پسر **حام ارشد** که هند نام داشت بملک هند
رفت که بدو منسوب است سیاحت را بمعموری گذاشت و برادرش بملک سند فرو کش گشت ٹھٹھہ و ملتان باسم آنها یعنی فرزندان خود بنا کرد چهار پسر بهم رسید که یکی از آنها **پورب** نام داشت دوم

بنگس سوم دکن چهارم نهروان هر یکی دیاری که تمام مشهورست بنام ایشان آباد کردند هند را سه پسر بوجود آمدند و ملک دکن بر ایشان قسمت کرد که باسم آنها است مرهت
کنهر و تلنگ و این قوم در ملک دکن موجود اند آنها از نسل ایشان اند و نهروان را نیز سه پسر بوجود آمدند بهراج و کنباج و مالراج نام گذاشت و شهر تمام آبادان ساختند
و بنگ را فرزندی پدید آمد ملک بنگاله باو معموری پذیرفت پورب بن هند را که اولاد او ارشد بود چهل و دو پسر بهم رسید و در اندک فرصتی اولاد ایشان بسیار شدند آنگاه یکی را
از میان خود بسروری برداشته در انتظام ملک سعی نموده‌اند نام او کشن بود ذکر حکومت کشن پوشیده نماند اول کسی که در ملک هندوستان قدم بر مسند حکومت داشت کشن بود نه
کشن مشهور که اهل هند برای او فسانه‌های بدیع ساخته اند و بحکایتهای سود و کار خود پرداخته اند و بمعبودیت برداشته این کشن مردی بود عاقل و فرزانه و شجاع جوان عظیم بخت بود
است طاقت سواری او ست برای سواری اندیشه صحیح بفرمود تا پیل وحشی بدام آرند هند پیل را رام کرد آنگاه برو سوار شد و بعهد او براهمین نام شخصی از نسل بنگ بن هند ظاهر
شد بسیار دانا و خردمند کشن او را وزیر خود ساخت اکثر صناعت داشت مثل درودگری و آهنگری این بدانش برهمین پیدا شده و بعضی بر آنند که نوشیدن و خوردن نیز
از وی بهم رسید و در آن اوان اول کسیکه شهر در ملک هند آباد کرد او بود چون از عمر کشن که معاصر طهمورث بود چهارصد سال بگذشت چهار پسر پدید کرد و در عهد او قریه آباد گردید
سی و هفت پسر از وی بوجود آمدند اول ارشد او مهاراج را جانشین شد بعد از آن کیوان راج بعد از آن ولد مولراج علی هذا القیاس در نسل ایشان حام بن نوح علیه السلام
بقول بعضی مورخان پیغمبر مرسل است تمامی سیاهان از نسل او اند گویند که روزی نوح علیه السلام خفته بود و ستر عورت او ظاهر شده بود حام بران بگذشت نپوشید و خندید حق تعالی
بدان سبب پیغمبری از نسل حام برید پس یافث بگذشت نپوشید و نخندید و سام بگذشت حق سبحانه تعالی بدین سبب نسل او را به پیغمبری رسانید نقل است از تاریخ گزیده
فرزندان حام هند و سند و زنج و حبش و قبط و کنعان و نوبه و کوش و بربر و یافث را هفت فرزند اند نام ایشان این است سقلاب روس غور ترک منشج چین کماری
یافث بن نوح علیه السلام از اولاد او بوجود آمدند یاجوج و ماجوج اند که در بعضی تاریخ بنظر رسیده که چون از اقلیم هفتم بگذری بجای رسی شش ماه روز باشد و شش ماه شب آنجا
خوان بود نزدیک است سد سکندری که یاجوج ماجوج مانند آدمی اند عادت دیو و دد دارند بجز صید کردن صنعتی ندارند و ایشان از کاری که باشند بیکدیگر گزیده اند و خراب کنند و

تراند رنگ ایشان سفید است مانند برف و بینی ندارند چشمان خورد دارند موی خبر بر سر ندارند و درازی قامت ایشان مانند یکدست و عمر ایشان از سایر بنی آدم دراز است و اطراف شمال
میباشند که سرما و برف در انجا بسیار است و در تاریخ غیاثی نوشته که فرزندان سام بن نوح علیه السلام اسود فارس یقین نورح لاو و شام روم و ام او بلم کیومرث اسم ام النوح
قنوش بنت کابل بن محراییل است اخنوخ عمر او نهصد و پنجاه سال بود و قیل یکهزار و پانصد کان مع نوح علیه السلام فی سفینة اربعون رجلا و اربعون امرءة فلما
نقرهو من سفینة ماتو کلهم الا اولاد نوح سام و حام و یافث کما قال الله تعالی وجعلنا ذریتهم الباقین فتولد هی کثیرا فالعرب والروم والفارس کلهم من
اولاد سام والحبش والسند کلهم من اولاد حام و یاجوج و ماجوج والسقلاب والترک من اولاد یافث هکذا فی بستان ابو اللیث و علما سیر و تواریخ از ابن
عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که مردم بعد از برآمدن از سفینه نوح علیه السلام که مجموع ایشان هشتاد تن بوده اند و اطراف بابل که در طول ده روز و در عرض ده فرسنگ است نزول
کردند اساس توطن در ان سرزمین نهادند بعد از توالد و تناسل جمعی کثیر از ایشان بوجود آمدند نمرود بن کنعان بن حام پادشاه ایشان شد و بعد از انکه ملت کفر رسم طغیان در میان آمد اختلاف
و تفرقه با خوان ایشان راه یافت هر یک بناحیه افتادند و زبان مختلف گشتند جمعی از ایشان که اولاد سام بن نوح بشدند زبان عربی بالهام الهی وضع نمودند و در زمین برکت و در
مداین سکونت کردند اول کسیکه در زمین زرعت کرد و نخل نشاند ایشان را عمالقه و عمالیق گویند زیرا که از اولاد عملاق بن ارفخشد بن سام بن نوح اند و عمالقه را بعد از مدتی بسط عظیم
در اموال و املاک و ولایات دست داد ما بین بحرین عمان و حجاز تا شام و مصر در تحت تصرف ایشان در آمد حجاز و شام و غرجیه و مصر همه در باب ایشان اند پادشاه در زمین حجاز ارقم
ابی الارقم شد نام مادرش عروه بنت براکیل بنت محراییل بن اخنوخ نبی علیه السلام است در میان فرزندان او نوزده زبان بود نوح علیه السلام اقالیم در میان
فرزندان خود سام و حام و یافث قسمت کرد پس اقلیم دوم ترکستان و شمال است اقلیم سوم و جنوب برای حام داشته شد که جزیره من جزایر هند و عرب است و داخل هند اما عرب داخل هند است
یا که اقلیم هند و عجم مر سام را چون سام دو صد ساله بود او را خدا تعالی ارفخشد عطا کرد و عمر او ششصد سال بود که رحلت فرمود قبر او در شام است در بحر الانساب نوشته که سام بن
نوح علیه السلام بقول بعضی مورخان پیغمبر مرسل است اکثر انبیا جمیع اهل ایران از تخم اویند او را پسر بود عابر نام بعضی صالح علیه السلام و فرزند عابر هود علیه السلام بود خدا تعالی او را قانع

ابراهیم علیه السلام سفید چهره بود چشم کشاده و بینی بلند و رویش بوجهی گویا در شکر ...... **۱۷** ...... خداست در **تاریخ عیانی** نوشته که مصر بن عمران والجرهم بادشاه ایشان بودند

و در نسب نامه نوشته که حضرت اسماعیل النجار در زمین پیدا شده در مکه معظمه ...... ساکن شدند و مهتر اسماعیل علیه السلام زبان عرب از ایشان آموخت و مهتر ابراهیم

علیه السلام و اسماعیل علیه السلام خانه کعبه بنا کردند سنگ از پنج کوه آوردند ...... از طور سینا و کوه ساد و کوه لبنا و کوه حری و کوه حره چون خانه کعبه تمام شد

جبرائیل علیه السلام ایشان را تعلیم کرد که مناسک حج بجا آورند و بعد در شب خواب دید ...... که فرزند را قربان کن یعنی اسماعیل علیه السلام را چون فرزند را برای قربانی بیرون آورد

الله تعالی گوسفندی را فرستاده و مهتر اسماعیل علیه السلام چون زن خواست ...... **۱۸** ...... دختر مضاض بن عمر الجرهمی سیده نام بود مهتر اسماعیل را از و فرزند بسیار شد چون

سیده بمرد سالمی نام دختر حارث بن مضاض باز نکاح کرد و عمالیق را از ...... حجاز بیرون کرد و هر که بر ملت و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام بود ماند و حضرت

اسماعیل زنده بود که حضرت هاجره از دنیا نقل کرده حضرت هاجره ...... را در حجره داشتند چون حضرت اسماعیل صد و سی سال رسید نیز نقل کرد او را هم

در انجا داشتند در **بحر الانساب** نوشته که اسماعیل علیه السلام نبی ...... بود بلغت عرب در مکه چون عمر او هفتاد ساله شد قیدار ازو زاد و در عمر صد و سی و هفت

وفات یافت ۱۲

ارغ
ارغو هم گفته اند

شاروح

۱۹

ناخور

۲۰

تارخ
عرف آزر

این الیاس غیر الیاس نبی است

فائده اسمائے انبیا که در قرآن مجید مذکور اند بست و پنج اند محمد صلی الله علیه وسلم و آدم و ادریس و نوح و هود صالح ابراهیم و لوط و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف ایوب شعیب موسی هارون یونس داود و سلیمان الیاس الیسع ذکریا یحیی عیسی و ذوالکفل

٢٢
اسمعیل علیہ السلام
٢٣
قیذار
٢٤
جمال
٢٥
ثابت
٢٦
سلامان
٢٧
ہمیسع
٢٨
اود

عدی
۴۵
مرہ
۴۶
کلاب
۴۷
قصی
رباح
رزاح
عبداللہ
قرط
عبدالعزیٰ
نفیل
خطاب
عمر
امیرالمومنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
عبد مناف
اہیب
مالک
ابی وقاص
سعد
خدیجہ
میمونہ
عبدالعزیٰ
خویلد
اسد
عبداللہ
زہرہ
حارث
عوف
عبدالرحمن رضی اللہ عنہ
محمد
ابراہیم
مسور
سعد
کعب
عامر
قحافہ
ابوبکر
صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
عبداللہ
طلحہ
عثمان

افضا جویریه بنت الحارث ام

ذکر اسامی ازواج مطهرات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم	حضرت ام سلمه رض بنت ابی امیه	حضرت ام حبیبه رض بنت ابی سفیان	حضرت خدیجه رض بنت خویلد	حضرت عایشه رض بنت ابو بکر صدیق	حضرت حفصه رض بنت عمر رض	حضرت صفیه رض بنت حیی	حضرت میمونه رض بنت الحارث	حضرت زینب رض بنت جحش	حضرت سوده رض بنت زمعه	ام المؤمنین عایشه رض فاضل‌ترین از همه ازواج رسول ص و حضرت فاطمه رض افضل از همه دختران رسول الله ص اند

ذکر اسامی ازواج مطهرات سرور کائنات افضل صلوات باتفاق اهل سیر حضرت خیر البشر یازده زن بعقد خویش درآورد با ایشان زفاف فرموده باین ترتیب نوشته میشود اول حضرت
خدیجه بنت خویلد ابن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب است و او قبل از هجرت علیه السلام بحضرت عزت پیوست **دوم** سوده بنت زمعه بن قیس که نسبش بلوی بن غالب که از
اجداد اشرف دودمان عبد المطلب است می پیوندد و او بروایتی در سنه اربع و خمسین من الهجره وفات یافت **سوم** عائشه بنت ابو بکر صدیق رضی الله عنهما و غیر از وی هیچ زنی بکر
بشرف مصاحبت حضرت رسالت مشرف نشده وفاتش در هفدهم رمضان سنه ثمان و خمسین اتفاق افتاد **چهارم** حفصه بنت عمر رضی الله عنه و او بشهر شعبان سنه خمس و اربعین بجوار
رحمت حق پیوست **پنجم** زینب بنت خزیمه بن حارث و او بعد از آنکه بعد از از واج که مشرف بوده در ربیع الآخر سال چهارم از هجرت وفات یافت **ششم** ام سلمه بنت ابا امیه مخزومی و در
عالم بود و بنت عبد المطلب وفاتش در سنه تسع و خمسین اتفاق افتاد و ام سلمه آخر زنی است از امهات المؤمنین بجوار رحمت حق واصل شد **هفتم** زینب بنت جحش و مادر وی امیمه بنت
عبد المطلب است وفاتش در سنه عشرین روی نمود **هشتم** جویریه بنت الحارث ابن ابی ضرار وفاتش در پنجاه و پنجاه و شش بوقوع پیوست **نهم** ام حبیبه بنت ابی سفیان ابن حرب
و او در سال چهل و چهار از هجرت سید ابرار ازین عالم نقل نمود **دهم** صفیه بنت حیی ابن اخطب وفاتش بروایتی در سنه ثلاثین بوقوع انجامید **یازدهم** میمونه بنت الحارث در
سال پنجاه و یک از هجرت وفات یافت در **روضة الاحباب** مسطور است حضرت رسالت پناه را چهار سریه بود اول ماریه قبطیه که مقوقس ملک اسکندریه هدیه نزد حضرت خیر
البشر فرستاد و او در سال شانزدهم از هجرت ازین عالم انتقال نمود دوم ریحانه که از اهل سبایای بنی نضیر یا بنی قریظه بود و در سال دهم از حضرت وفات یافت سوم کنیزک جمیله که از سبایا بحضرت
رسید چهارم کنیز زینب بنت جحش بسرور بخشیده بود و از **خلاصة الاخبار** حضرت ابو بکر رضی الله عنه سه پسر و سه دختر داشت مادرش از قبیله بنی عامر بود و اسماء ذات النطاقین بود و

ازو بوجود آمد عبد الله در حال حیات پدر درگذشت و از نسل وی کسی نماند دوم عبد الرحمن مادرش رومان بنت حرب بود و اش و عایشه رضی الله عنها نیز ازو بوجود آمد و در سنه ثلاث وخمسین درگذشت

سوم محمد مادرش اسما بنت عمیس بود و اسما اول زوجه جعفر طیار بود در ترجمه **خیر البیان** نوشته که آنجناب در ایام جاهلیت دو ازواج داشت یکی اسما ذات النطاقین بنت عبد العزی عبد الله

ازو پیدا گشت و دیگر ام رومان عبد الرحمن و عایشه رضی الله عنها ازو بوجود آمدند صدیق اکبر در زمان اسلام دو ازواج بغیر اخویش اختصاص داشت یکی اسما بنت عمیس از و محمد تولد شد که

که مربی او علی کرم الله وجهه بود دوم حبیبه بنت خارجه ابن زید الانصاری این بوقت صدیق اکبر رضی الله عنه حامله بود دختر در آورد و در **خلاصة الاخبار** مشهور بلقبه صدیق اکبر

واسم امة الخیر بنت سلمه بنت صخر بنت عم ابو قحافه **ذکر حضرت عمر** رض حضرت عمر رض را شش پسر بود اول عبد الله و حفصه که زوجه مطهره حضرت محمد مصطفی بود و با هم از مادر عبد الله

واو با پدر هم بکودکی مسلمان شده بود تا زمان عبد الملک و مروان در حیات بود دیگر درگذشت هشتاد و چهل سال عمر داشت دوم زید از ام کلثوم بنت فاطمه بنت رسول الله و ابن زید را

بکوبه غلط گشتند و با پدرش و ریحان لحظه درگذشت چنانچه اقتیار وارث بوراثت نماند و معلوم نگشت سوم عبید الله ملقب ابن ناصر در عهد پدر فتوح بسیار کرده در صفین بطرف امیر معاویه بود

همانجا کشته شد چهارم عاصم فاضل و خبیر بود در سنه سبعین متوفی شد پنجم مجیر او را از زندان بسیار بود و ندانا ملتبس نماند ششم ابو شحمه عبد الرحمن پدرش او را حد زدن جهت خمر خوردن

حد تمام نشده بود که بمرد و بعد از موت تا تمه حد دیگر زد در ترجمه **خیر البیان** آنجناب در مدت شش تن در حباله نکاح آورد اول زینب بنت مظعون بن حبیب و عبد الله و عبد الرحمن اکبر

و حفصه ازین زن متولد شدند دوم ملیکه بنت جرول و عبید الله در جنگ صفین با امیر معاویه بود و ازین متولد شد سوم ام حکیم بنت الحرث بن هاشم مخزومی ازو دختر بوجود آمد مسمی بفاطمه

و دیگر بود چهارم جمیله بنت عاصم بن ثابت و ازین جمیله پسری آورد که موسوم بعاصم گشت پنجم ام کلثوم بنت فاطمه رض ازو یک پسر و یک دختر زید و رقیه تولد شد ششم عاتکه بنت زید بن عمر

نفیل و ازین پسری متولد شد که عیاض میگفتند امیر المومنین عمر رض دو سریه داشت یکی از آنها یک پسر آورد که موسوم بعبد الرحمن اوسط گشت و از دیگری پسری و دختری بوجود آمد پسر را عبد الرحمن

اصغر نام شد و دختر را زینب نام نهاده شد **خلاصة الاخبار** نام مادرش ختمه بنت هاشم خواهر ابوجهل بود در ترجمه **خیر البیان** است **ذکر حضرت عثمان** رض در جاهلیت

و اسلام هشت زن بعقد در آمده اند حضرت رقیه حضرت ام کلثوم که در سلک بنات حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم انتظام داشتند و اسامی البقیه ازو اختش است ناجیه بنت مروان

این روایت صحیح نیست که سر جوالی خیبر نافذ نمیشود ۱۲

حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رض

حضرت ایشان از سادات حسینیت ا[ز]
قصبهٔ اوش که از نواحی ماوراء النهر است
متولد گشته و بعد کسب اخلاق ظاهری
و باطنی در بغداد مسجد ابو لیث بشرف
بیعت خواجه معین الدین چشتی مشرف
گشته اند بعده بدهلی تشریف آورده
خواجهٔ بزرگ از راه شفقت کتابت
میفرمودند از سلطان مشایخ منقول
است که روزی برای ایشان از حوض
شمسی کاکهای گرم آوردند از آن
روز خواجه را کاکی میگویند وفات
شریف وی در سنه ششصد و سی و
چهارم چهاردهم ربیع الاول است قبر شریف
در دهلی است متصل حوض شمسی ۱۲

خواجه فرید الدین شکر گنج رح اجودهنی

سیر سلسله و صفحه [illegible]

حضرت ایشان در کمالات ظاهری و باطنی بی نظیر بودند نسبت شریف بحضرت
عمر رضی الله تعالی عنه میرسد والد ماجد حضرت ایشان قاضی جمال الدین سلیمان که
از اولاد فرخ شاه که بادشاه کابل بود بودند بعد سلطنت اجداد قاضی قصبه کوهی
وال گردیده بودند حضرت را دو برادر دیگر بودند شیخ اعز الدین محمود و شیخ نجیب
الدین متوکل و والده ماجده حضرت بسیار عابده بود و باکرامات و حضرت در ایام
طفلی برای نماز تاکید میفرمودند و برادرک شکر زیر مصلای می نهادند حضرت بعد
فراغ از نماز تناول میفرمودند روزی شکر نهادن بعد نماز حضرت تلاش کرد
از غیب شکر بسیار زیر مصلا پیدا شد از آن روز شکر گنج میگویند وفات
روز سه شنبه پنجم محرم سنه ششصد و شصت و چهار است عمر شریف نود
و پنج سال مزار شریف در پاک پتن است ۱۲

حضرت خواجه نظام الحق والدین ابن محمد بن احمد بن دانیال البخاری ۱۲

حضرت ایشان در کرامات و کمالات مشهور بودند در علم ظاهری و باطنی
بی عدیل نام مبارک محمد ابن احمد بدالوئی البخاری و لقب شریف سلطان المشایخ
نظام الدین اولیاست از سادات حسینی و حسنی هستند وفات شریف
هژدهم ربیع الآخر سنه هفتصد و بست و پنج است و مزار شریف در
دهلی است ۱۲

شیخ احمد
شیخ جلال الدین
شیخ شمس الدین
سلسلہ خواجہ فرید الدین گنج شکر قدس سرہ
شیخ جمال الدین ہانسوی
شیخ احمد عارف
شیخ محمد عارف حسینی
شیخ عبد القدوس
شمس الدین
خواجہ نظام الدین رحمۃ اللہ
شاہ عبد الجلیل حسینی
شیخ ابو سعید حسینی قدس سرہ
شیخ جلال الدین
حضرت شاہ مخدوم حسام الدین
حضرت شاہ نور الحق قطب عالم
حضرت علاء الحق
حضرت مخدوم اخی سراج الدین
شاہ محمد صادق حسینی
شاہ قبول عالم حسینی
شیخ بہاء الدین رحمہ اللہ
حضرت شیخ راجو
حضرت سید قوام الدین
حضرت شیخ جلال الحق
حضرت شیخ کمال الحق
حضرت سید حامد شاہ
حضرت شیخ علاء الدین
حضرت شیخ نظام الدین
حضرت شیخ جمال الحق
حضرت شاہ میران شاہ
حضرت شاہ احمد قدس سرہ
حضرت شاہ قاسم
حضرت شاہ سلطان رحمہ اللہ
حضرت شاہ محمد پناہ
حضرت شاہ پیر کرم
حضرت شاہ میر محمد پناہ
حضرت شاہ میر محمد اشرف
حضرت پیر محمد رحمہ اللہ
حضرت شاہ عبد الکریم
حضرت شاہ عبد السلام
نام فرزندان فرید الدین گنج شکر
شیخ بدر الدین
شیخ نصیر الدین
شیخ بہاء الدین
شیخ بدر الدین ثانی
شیخ نصیر الدین ثانی
نصیر الدین چراغ دہلی
حضرت مخدوم جہانیان
حضرت راجو قتال رحمہ
حضرت شیخ سارنگ
حضرت شاہ محمد عرف شاہ مینا
حضرت شیخ سعد
حضرت شاہ عبد الواحد
حضرت شاہ عبد الرحمن
حضرت مخدوم شیخ مبارک
حضرت شیخ عبد الصمد
حضرت شاہ زاہد قدس سرہ
حضرت شاہ قاسم
حضرت شاہ محمد حفظ اللہ

حضرت خواجه نصیر الحق والدین محمود چراغ دهلی

حضرت ایشان از سادات چشت هستند و در هشت سالگی از علوم ظاهری فارغ شدند صحبت درویشان اختیار کردند بعد ریاضت شاقه بعمر چهل سالگی از اوده که وطن جناب بود در دهلی آمده از شرف بیعت و خلافت سلطان المشایخ مشرف گشتند بعد وفات سلطان المشایخ مدت سی و دو سال در دهلی ارشاد و بدست خلق فرمودند و به هیژدهم رمضان شب جمعه سال هفتصد و پنجاه و هفت وفات فرمودند مزار شریف در دهلی است ۱۲

حضرت خواجه کمال الحق والدین مشهور بعلامه رح

حضرت ایشان را حلقه و خرقه داده مخدوم چراغ دهلی هستند و نسبت شریف ایشان با امیر المومنین حضرت امام حسن رضی الله عنه میرسد و در علم تفسیر و حدیث و فقه مشهور بودند چند مدت در احمد آباد گجرات سکونت نموده اند و در هفتم ذیقعد وفات فرموده اند و مزار شریف ایشان در دهلی جانب پائین مزار شریف حضرت چراغ دهلی است ۱۲

حضرت خواجه سراج الحق والدین رح

ایشان خلیفه اعظم و پسر بزرگ حضرت کمال الدین علامه بودند ایشان از طلب و تشنه نعمتها بودند از امروز و فردا که فقر میکردند از شوق [illegible] وفات ایشان بیست یکم جمادی الاول است قبر شریف در پیران پتن ملک گجرات است ۱۲

حضرت خواجه علم الحق والدین رضی الله عنه

حضرت ایشان خرقه خلافت از دست شیخ سراج الحق والدین پوشیدند و در ریاضات و عبادات مستثنی بودند و طالبان را اول بعلم شریعت کامل نموده بعده طریقت و حقیقت [illegible] میکشیدند و کسیکه بیعت خود اجازت می طلبید او را بغیر اجازت نمیدادند وفات ایشان بیست و ششم صفر و قبر شریف در پیران پتن است ۱

حضرت خواجه محمود معروف شیخ راجن رضی الله عنه

حضرت ایشان خلیفه اعظم شیخ علم الحق والدین هستند جامع علم ظاهر بودند و کسیکه بتحصیل علوم ظاهر مرید میشد او را بسر اد قلیل بمطلب اصلی میرسانیدند و وفات شریف ایشان بتاریخ بیست و دوم صفر و قبر شریف در پیران پتن است ۱۲

حضرت خواجه جمال الدین عرف شیخ جیمن رح

حضرت ایشان خلیفه اعظم شیخ محمود هستند هر چند خود را مستور الحال میداشتند اما باز اختیار از وی خرق عادت سر میزد مریدان را در اندک زمانه بمحل الوصول میرسانیدند وفات شریف دوم ذی الحجه مزار شریف در احمد آباد گجرات است ۱۲

خلیفه دوم والد خود و امام دوم   از ائمه اثنا عشر   الولادت کنیت وی ابی عبد الله و لقب وی سید الشهدا و ولادت وی در مدینه بیست و چهارم ماه شعبان سنه اربع من الهجرة و عمر شریف پنجاه

و هفت سال وفات او روز جمعه دهم ماه محرم مقبره شریف در کربلا نقش خاتم او طالب واولاد او هشت نفر ذکور شش نفر و قاتل او شمر ملعون بود مدت حمل وی شش ماه بوده است هیچ فرزندی

شش ماهه نیامده است مگر وی و یحیی بن زکریا علیهما السلام میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق فاطمه رضی الله عنها با امیر المومنین حسین رضی الله عنه پنجاه روز است رسول صلی الله علیه

وسلم وی را ازین سبب حسین نام نهاده است که وی را جمالی بوده است چون در تاریکی نشستی از بیاض جبین و بریق رخساره او نوری میتافت که بوی راه می بردند و او را از سینه تا پا مشابهه با رسول الله صلعم بود آنحضرت

فرمود که حسین از من و من از حسین خدا دوست دارد آنکس را که دوست دارد حسین را و در شرح سلاسل آورده اند که روزی حسن و حسین رضی الله عنهما کشتی میگرفتند و رسول صلی الله علیه وسلم مر حسن را فرمود که

بگیر حسین را فاطمه رضی الله عنها گفت که بگیر یا پیغمبر بزرگ را میفرمائی یا خورد را بگیر هم رسول الله فرمود اینک جبرائیل میگوید که حسن را بگیر که حسین را من گرفته ام و از عایشه صدیقه آورده اند که رسول صلی

الله علیه وسلم با جبرائیل بود که حسین بن علی بر ایشان در آمد جبرائیل پرسید که این کیست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که این پسر منست پس جبرائیل وی را بکنار گرفت و بزانو نشاند جبرئیل گفت که

زود باشد که وی را بکشند رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که وی را که کشد جبرائیل گفت جماعتی از امت تو اگر خواهی ترا بگویم که وی را در کدام زمین خواهند کشت حضرت گفت بگو جبرائیل اشاره سوی

کربلا کرد و چندی از خاک سرخ برگرفت و پیش رسول الله نهاد و گفت که این خاک مقتل وی است شهادت وی دهم محرم بوقت نماز ظهر در سنه احدی و ستین من الهجرة النبی صلی الله علیه وسلم بود

حضرت خواجه محمد حسن رضی الله عنه

حضرت ایشان در علم ظاهری ید طولی میداشتند و در علم باطن یگانه روزگار بودند صحبت حضرت ایشان خاصیت کبریت اعظم داشت نسبت شریف ایشان بشیخ کمال الدین علامه میرسد بدین طریق شیخ حسن بن میان خوند ابن شیخ نصیر الدین بن شیخ مجد الدین ابن شیخ سراج الدین ابن شیخ کمال الدین علامه وفات شریف هشتم ذیقعد قبر شریف در احمد آباد گجرات است

حضرت خواجه محمد رضی الله عنه

حضرت ایشان جامع علم ظاهر و باطن بودند خرقه خلافت در خاندان قادریه و چشتیه و نقشبندیه از دست والد ماجد خود پوشیده قائم مقام حضرت ایشان گردیدند در علم حقایق تصنیف بسیار و معارف دارند چهل و دو نسخه که در مشایخ مشهور اند از مصنفات ایشانست بیست

و نهم ربیع الاول وفات ایشانست و قبر شریف در احمد آباد گجرات است فقط

حضرت خواجه یحیی مدنی رضی الله عنه

حضرت ایشان خلیفه اعظم محمد صاحب هستند تکمیل علم
باطن نموده در مدینه منوره بشرف بیعت شیخ محمد صاحب
مشرف گشتند و طالبان را بشرف بیعت خود مشرف
ساختند بمقصد اصلی میرسانید وفات شریف ایشان بتاریخ بیست
و هفتم صفر قبر شریف ایشان در مدینه زادها الله شرفاً ۱۱

حضرت خواجه کلیم الله جهان آبادی قدس الله سره

حضرت ایشان تحصیل علم ظاهر نموده در مدینه منوره مشرف به بیعت
شیخ یحیی مدنی مشرف گشته خرقه خلافت یافتند بعد حصول نعمت
باطنی در شاه جهان آباد تشریف آورده اند فیما بین قلعه و جامع مسجد
مسکن ساختند انجا اکثر مریدان را برتبه فنا رسانیده بمقام اصل الاصول فایز ساختند
و سواء السبیل و کشکول و مرقع مصنفات ایشان است وفات شریف
بیست چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و چهل و دو و مزار منور
دهلی است ۱۲

حضرت خواجه فخر العاشقین نظام الدین نگرآبادی ثم اورنگ آبادی

حضرت ایشان جامع علم ظاهر و باطن بودند نسبت شریف
از جانب والد ماجد شیخ شهاب الدین سهروردی میرسد از وطن قصبه
نگر خود بدهلی برای تحصیل علم تشریف آوردند بخدمت حضرت کلیم الله
صاحب جهان آبادی تحصیل علم نمودند و بشرف بیعت مشرف گشتند
و انواع نعمت از حضرت حاصل نمود حسب ارشاد طرف دکهن روانه شدند
در اورنگ آباد اقامت فرمودند و فرزندان آنجناب پنج بودند محمد عماد
الدین خان غلام معین الدین غلام بهاء الدین غلام کلیم الله محمد فخر
الدین قدس سرهم وفات شریف حضرت دوازدهم ذیقعده سنه یکهزار
و یکصد و چهل و دو هجری ۴۲ قبر شریف در اورنگ آباد [illegible]

حضرت خواجه مولانا فخر الدین اورنگ آبادی ثم جهان آبادی رحمه

حضرت ایشان فرزند معظم خلیفه پدر خود بودند و از جانب والده اولاد سید محمد گیسو دراز ند تولد ایشان در اورنگ آباد سال یکهزار و یکصد و بیست و شش هجری است چون خبر ولادت جناب کلیم الله
حضرت شنیدند ملبوس خود برای آنجناب فرستادند محمد فخر الدین نام نهادند مولانا ملقب فرمودند ارشاد فرمودند که در شاه جهان آباد جهان را بنور هدایت خود منور خواهند کرد چون عمر شریف به شانزده سالگی
رسید والده ماجده جناب بهمه نعمتهای باطنی مولانا تفویض نموده رحلت فرمودند بعد ازان بشفقت شبانه روز سه سال تکمیل علم ظاهر نموده رحلت فرمودند و در عنفوان جوانی اختیار کرده بریاضات شاقه پرداختند تا ظاهر و باطن

حضرت خواجه مولانا شمس العارفین ضیاء الدین کالپوی قدس سره

حضرت آن خلیفه حضرت مولانا فخر الدین قدس الله سره دقوم سادات اند تولد ایشان در کالپی است و در مجاهده بی نظیر بوده اند که سی سال پشت بر زمین نهاده اند خرقه خلافت از دست مولانا فخر الدین پوشیده اند وفات شریف بیست و پنج ماه ذیقعده سنه ۱۲۳۰ هجری مزار شریف در جیپور است

قرة العین حضرت حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه

خلیفه والد خود امام حسین رضی الله عنه امام چهارم است کنیت وی ابو محمد و ابو بکر و ابو حسین نیز گفته اند و لقب وی سجاد و زین العابدین است و ولادت او در مدینه بوده است سنه ثلث و ثلثین من الهجرة قیل ثمان و ثلثین و عمر شریف او پنجاه و هفت سال خلافت او سی و چهار سال و مقبره شریف او در مدینه منوره نقش خاتم او الصبر و اولاد او یازده نفر اند از ان بنات چهار اند و نام مادرش شهربانو بنت یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود و وفات او در ثامن عشره ماه محرم بود سنه اربع و سبعین قیل خمس و سبعین اسامی فرزندان او عیت سید محمد باقر سید اصغر حسین حضرت سید سلمان حضرت سید علی محمد اصغر حضرت سید حسین اصغر حضرت سید عمر اشرف حضرت سید باقر حضرت زید شهید حضرت عبد الرحمن

امام المتقین قدوة العارفین حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

حضرت زید شهید

حضرت سید حسین رح

حضرت سید یحیی رضی الله عنه

حضرت سید شریف عرف سید عمر

حضرت احمد محدث رضی الله عنه

حضرت سید حسین رضی الله عنه

حضرت سید یحیی رضی الله عنه

حضرت سید ابو حسن محمد ذو الفقاری

حضرت سید علی عرف علاء الدین

حضرت اسمعیل رضی الله عنه

حضرت سید حسن رح رضی الله عنه

حضرت سید محمد رح قدس سره

حضرت سید احمد رح رضی الله عنه

حضرت علی عرف سید ابو عمر

حضرت سید احمد رضی الله عنه

حضرت سید ابو القاسم

حضرت سید محمد رضی الله عنه

حضرت علاء الدوله رضی الله عنه

حضرت ابو الفتح سید رح

حضرت شیخ محمد رضی الله عنه

بعد والد خود خلیفه شد امام پنجم است از ائمه اثنا عشره کنیت وی ابوجعفر و لقب وی ولی و نام مادرش فاطمه ولادت او در مدینه روز جمعه بود سوم ماه صفر سنه سبعه و خمسین من
الهجره پیش از قتل امیرالمومنین حسین رضی الله عنه در سنه اربع عشره و مائه بود سن مبارک وی پنجاه و هفت سال بود و قبر او در بقیع نزدیک پدر خود امامت او هیژده سال بود و نقش
خاتم او العزة لله و اولاد او شش نفر از ذکور می آیند که اسامی فرزندان وی حضرت سید صادق حضرت سید علی حضرت سید عبدالله حضرت سید جعفر حضرت سید ابراهیم حضرت سید عبدالله

بعد والد خود امام ششم است از ائمه اثنا عشریه کنیت وی ابوعبدالله است قیل ابو
اسماعیل و القاب اشهر الصادق و نام مادرش ام فروه بنت القاسم بن محمد بن
ابوبکر صدیق رضی الله عنه و مادر ام فروه اسماء بنت عبدالرحمن بن ابوبکر
صدیق رضی الله عنه و ولادت وی در مدینه بوده سنه ثمانین من الهجرة و قیل ثلاث
ثمانین فی یوم ثلثین ثلث عشر اللیلة من شهر ربیع الاول وی نیز در مدینه بوده است
یوم الاثنین النصف من رجب سنه ثمانین و اربعین و مائه عمر شریف او شصت و
پنج سال امامت او سی و چهار سال بود و قاتل او منصور نقش خاتم او سبحانه اسامی فرزندان
حضرت سید اسماعیل حضرت سید مرتضی حضرت سید محمد حضرت سید موسی
حضرت سید عبدالله حضرت سید عباس حضرت سید اسحاق

امام ظاهر حاضر حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه

حضرت شیخ محمد بن علی الحکیم
حضرت شیخ عبدالله رومی
حضرت شیخ عبدالله البناء
حضرت شیخ ابوعلی جرجانی
شیخ ابوتراب نخشبی
حضرت شیخ فضل محمد بلخی
حضرت شیخ ابوالخیر اقطع
حضرت شیخ حاتم اصم
حضرت شیخ عبدالله المغربی
حضرت شیخ حسین بن سیف
حضرت شیخ عبدالله شفیع
حضرت شیخ ابراهیم احمد
حضرت شیخ ابوطیب الاسکندری

امام الهمام کامل حاذق حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه

حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس
حضرت شیخ محمد مغربی
حضرت شیخ ابویزید عراقی
حضرت شیخ المطلق ابو
حضرت ابوالحسن عشقی
حضرت شیخ خدا قلی ماوراء النهری
حضرت شیخ محمد عاشق بن خدا

مرید بازید

حضرت خضر رومی قدس الله سره — حضرت شیخ نجم الدین بن — شاه قطب الدین نصیر بینا قدس سره — حضرت شیخ ارجی رحم — حضرت شیخ المشایخ الدار — حضرت شیخ جمال الدین عبد الرحمان — حضرت شیخ نجم الدین — حضرت شیخ جمال الدین عطا

حمیده ۱۲۵

سید عالم جونپوری رحمه الله — حضرت شاه نصیر الدین جونپوری — حضرت محمد شاه شهنشاه قدس سره — حضرت شیخ نجم الدین فضل الله — حضرت شیخ قوام الدین — حضرت شیخ شهاب الدین نظامی — حضرت شیخ زین الحق

بعد والد خود خلیفه امام هفتم است کنیت وی ابو الحسن و ابو ابراهیم و قیل غیر ذالک ایضاً و لقب کاظم و انما لقب بالکاظم لفرط حلمه و تجاوز عن المتقدمین علیه و مادر وی ام ولد بود حمیده بربریه و ولادت وی در ماه ذی الحجه در مدینه یوم الاحد لتسع و عشرین من صفر سنه ثمان و عشرین و مائه اول بار مهدی بن منصور وی را از مدینه بغداد آورد و حبس کرد شبی امیر المومنین علی رضی را در خواب دید که فرمود یا مهدی عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم ربیع گوید مرا شبی طلبید چون پیش وی رفتم شنیدم که این آیت با آواز خوش میخواند مرا گفت برو و موسی بن جعفر را بیار رفتم و اورا آوردم وی را معانقه کرد و بنشاند و خواب را با وی گفت که هیچ توانی که مرا گروانی از انکه بر من و فرزندان من خروج کنی فرمود والله هرگز نکردم و از شان من نیست که همچنین بکنم گفت راست میگوئی هزار دینار بداد و وی را بمدینه فرستاد پس دوم بار وی را هارون رشید طلبید و حبس کرد و مات فی حبس هارون رشید ببغداد یوم الجمعه سن جلوس ثمانین من الهجرة و قبر وی در بغداد است و مدت سی و پنج سال خلافت داشت و نقش خاتم وی من کسره سلامه و اولاد وی و هفت اند از آنمیان ذکور هشت اند اسامی فرزندان اینست حضرت سید رضا حضرت ادریس حضرت ابراهیم علی مرتضی حضرت عباس حضرت علی حضرت قاسم حضرت سید احمد حضرت سید محمد حضرت سید عبد الرحمن حضرت سید جعفر حضرت سید حسن حضرت سید اسماعیل حضرت سید حمزه حضرت سید ابو القاسم حضرت سید حسین حضرت کمال الدین حضرت هارون

سید عبد الله

امام المعصوم الهمام امام موسی کاظم رضی الله عنه ...... حضرت سید ادریس رض ...... حضرت سید الیاس رض ...... حضرت سید ابراهیم رح ...... حضرت سید عبد العزیز رح ...... حضرت سید طاهر رحمه الله ...... حضرت سید غیاث الدین

حضرت سید خواجه معین الحق و الدین قدس الله سره العزیز

حضرت شیخ عبد الله زنان ... میران عارفی رض ... شیخ شمس الدین ... حضرت شیخ فخر الدین ... شیخ احمد ... شیخ برهان الدین ... شیخ حمید الدین صوفی ... شیخ علی سنجری ... خواجه علی زنگریز ... سید سلیمان ... حضرت خواجه فرید الدین بن خواجه ... حضرت شیخ شمس الدین

صاحب سلسله الله

بعد والد خود خلافت بوی رسید و این امام هشتم است کنیت وی ابو الحسن چون کنیت پدر وی کاظم رضی
الله عنه است وی فرموده است که ویرا عطا داوم کنیت خود که لقب وی رضاست قیل ابی جعفر محمد بن
رضا رضی الله عنه ولادت او در مدینه منوره بعد وفات جده الصادق رضی الله عنه بخمس قیل غیر ذلک
وفات او در ولایت طوس هست در قریه حسن آباد از روستا نوقان و قبر وی در قبه قبر هارون رشید
است در قبه سرای جمشید ابن قحطبه الطائی و عمر شریف او پنجاه و پنج سال نقش خاتم او و من رفض هواه و نباه
والیشان را بجز امام محمد تقی رضی الله عنه فرزندی نبود و مادر وی ام ولده است ۱۳

امام المجتبی حضرت امام علی موسی رضا رضی الله عنه ...... امام الهمام حضرت امام محمد تقی ...... امام الهمام امام محمد نقی رض ...... امام الهمام حسن عسکری رض ...... امام الهمام امام مهدی آخر زمان

حضرت شیخ معروف کرخی کنیت وی ابو محفوظ است از طبقه اول است سر او تست و
امام علی موسی رضاست و نیز صحبت و تربیت بحضرت داود طائی داشت و ویرا ارادت بحبیب عجمی و ویرا بحسن بصری و ویرا با میر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه
است ای عزیز ویرا فضائل بسیار است در تذکره شیخ فرید الدین عطار گفت اگر معروف نبودی عارف نبودی در هفتم هم طوایف از خواص عارفان عهد خود هستند گویند که مادر
و پدر وی ترسا بودند چون او را گفتند که بگو ثالث ثلاثه میگفت نه بلکه قل هو الله احد هر چند او را معلم گفت که سه است او میگفت که یکیست معلم او را بزد بگریخت نزد امیر المومنین

علی موسی رضا مسلمان شد و ارادت نمود آنگاه در صحبت داود طائی ریاضت بیش گرفت و چندان در صدق قدم زد که مشار الیه شد محمد بن منصور طوسی گفت که در بغداد
پیش معروف کرخی رفتم اثری بر روی دیدم گفتم از دی پیش تو بودم این نشانه نبود امروز چیست گفت چیزی که ترا از آن گزیر است بحق معبود بگوییم گفت بگو او باز گفت دوش نماز گزاردم
و خواستم که بمکه روم و طواف کنم بسوی زمزم رفتم تا آب خورم پایم بلغزید و آب زمزم افتادم ازین سبب رویم شل بدر نمایاد این نشانه آنست گویند معروف کرخی را حالتی بود
والی شهر بجا به بگذشت معروف را دید که نان میخورد و سگ در پیش او بود اگر یک لقمه در دهن خود می انداخت لقمه دیگر بسگ میداد گفت ای معروف چرا نان با این سگ میخوری شرم نداری
میخورد دهم با سگ میخوری شرم نداری ۱۲

شیخ ابن سوار قدس الله سره
عارف بلند قدر و همت روز بازار شیخ معروف کرخی رضی الله عنه
شیخ سهل بن عبد الله تستری
حضرت شیخ الانوار قدس الله سره
حضرت شیخ محمد سهیلی قدس الله سره
شیخ ابو الوفا مبشر قدس الله سره

وی از اعاظم مشائخ طبقه اولی است و مراحل تصوف را از ده امام یکی اوست و ویرا ارادت و تربیت از شیخ معروف کرخی است نخست کسیکه در بغداد سخنان حقایق و معرفت
گفت او بود و سر از مشائخ عراق مرید او بوده اند کنیت او ابو الحسین است استاد جنید بغداد سه شنبه بستم رمضان سنه ثلاث و خمسین و مائتین از دنیا برفت جنید گفت قدس سره

ما رأیت اعبد من السری اتت علیه سبعون سنة ما رای مضطجعا الا فی علة الموت ۵

شیخ ابو العباس مشرقی رح
شیخ محمود الوروی رح
عارف و عاشق ازلی و ابدی شیخ سری سقطی قدس الله سره
شیخ ابو محمد قدس سره
شیخ سمنون محب رح
شیخ ابو الحسن نوری رح
شیخ ابو سعید خراز قدس سره
شیخ ابو الحسن منان رح
شیخ ابو حمزه بغدادی رح
شیخ خیر نساج قدس الله سره

از طبقه ثانیه است کنیت ابو القاسم و لقب وی سید الطایفه نهاوندی است
مولد و منشا آن بغداد است مذهب ابو ثور داشت مشهور مشاهیر شافعی گفته
اند مذهب سفیان ثوری داشت مرید شیخ سری سقطی بود و با حارث محاسبی
محمد قصاب صحبت داشت و خراز و ابو علی رودباری و جریری و شبلی

محبوب سبحانی قطب ربانی عبد القادر جیلانی محی الدین قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ
حضرت شیخ عبد اللہ بن ابراہیم رح
حضرت عبد الوہاب قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ ضیاء الدین ابو قہر سہروردی
حضرت سید ابو محمد صالح قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت سید محی الدین ابو نصر قدس اللہ سرہ
از اولاد خود حضرت سید عبد العزیز بغدادی رحمۃ اللہ
حضرت سید نظام الدین غزنوی قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ جمال الدین بن یوسف علیہ الرحمۃ
حضرت سید ابو نصر قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ عمار یاسر بندگی قدس اللہ سرہ
حضرت محمد حسن قدس اللہ تعالے سرہ
حضرت سید محمد قدس اللہ تعالی سرہ
حضرت سید محمد تہاک بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید مبارک غزنوی قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ عبد اللہ بن شجاع رح
حضرت سید صفی الدین قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ نجم الحق والدین نجم الدین کبری رح
حضرت عبد القادر قدس اللہ سرہ
حضرت سید حسن قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت سید شمس الدین بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید نجم الدین غزنوی
حضرت شیخ شرف الدین رح
حضرت مسعود قدس اللہ سرہ
حضرت سید مجد الدین بغدادی
حضرت شاہ موسی رحمۃ اللہ
حضرت سعید محمد قدس سرہ
حضرت شرف الدین بغدادی

۲ حضرت شاہ قطب الدین بینا دل قدس سرہ
حضرت سید فضل اللہ قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید محمود قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید نصیر الدین قادری قدس اللہ سرہ ۱۳
۳ حضرت شیخ محمد بن محمد سعید قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ ابو صالح قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ عمر قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت شیخ علی بن عسم قدس اللہ سرہ ۱۴
۴ حضرت سید شمس الدین قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت سید محمد غوث اُچی قدس اللہ سرہ
حضرت سید عبد اللہ قدس سرہ العزیز
حضرت سید اسمعیل قدس اللہ سرہ ۱۵
۵ حضرت رضی الدین معروف بلالا قدس سرہ
حضرت شیخ احمد جرجانی قدس اللہ سرہ
حضرت شیخ نور الدین مشہور بالکبری
حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولہ قدس سرہ ۱۶
۶ حضرت احمد جنبلی قدس اللہ تعالیٰ سرہ
حضرت عبد القدوس گنگوہی قدس اللہ سرہ
حضرت رکن الدین قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت مخدوم عبد الاحد قدس اللہ تعالیٰ سرہ
حضرت مجدد الف ثانی
۷ حضرت میر سید علی قدس اللہ تعالیٰ سرہ
حضرت سید موسیٰ قدس اللہ سرہ العزیز
حضرت میر سید حسن
حضرت سید احمد جیلانی قدس اللہ سرہ
حضرت بہاء الدین قدس اللہ تعالیٰ سرہ ۱۷
۸ حضرت زین الدین بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید ولی الدین بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید نور الدین بغدادی قدس اللہ سرہ
حضرت سید حسام الدین بغدادی قدس اللہ سرہ ۱۹

متعلق فضلشاہ ۱۲
سلسلہ قلندریہ ۱۲
متعلق سید عبد القادر جیلانی
حضرت عبد الرزاق خلف الرشید جناب غوث الثقلین غوث الاعظم عبد القادر جیلانی ونیز سلسلہ ارادت بجناب مرحوم دارند
قطب الاولیاء حضرت محمد عبد الرزاق
حضرت سید ابو صالح نصر قادری
سید علی جمال الدین قادری
حضرت سید داود قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید بہاء الدین قادری قدس سرہ
حضرت سید تاج الدین قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید ابو العباس قادری قدس سرہ
حضرت سید ابو الخیر قادری قدس سرہ
حضرت سید محمد غوث قادری
حضرت سید محمد قادری قدس اللہ سرہ
حضرت سید محمد قادری رحمہ
حضرت سید علی عبد اللہ قادری
حضرت سید معشوق علی قادری
حضرت سید آصف علی قادری
حضرت سید بشارت قادری
حضرت قطب العالم قدس سرہ
حضرت سید ابی صالح نصر
حضرت سید شہاب الدین احمد
حضرت سید شرف الدین قدس اللہ سرہ
حضرت سید شرف الدین قدس سرہ
حضرت سید بدر الدین قدس اللہ سرہ
حضرت سید علاء الدین علی قدس سرہ
حضرت سید شمس الدین قدس سرہ
حضرت شرف الدین قاسم
حضرت سید احمد قدس سرہ
حضرت سید حسین قادری
حضرت سید عبد الباسط
حضرت سید حسن
حضرت سید عبد اللہ
حضرت سید محمود قدس سرہ
حضرت سید عبد القادر
حضرت سید محمد غوث
حضرت سید عابد قدس اللہ سرہ
حضرت سید موسی قدس سرہ
حضرت سید عیسی قدس سرہ
محمد رمضان بیگ
حضرت مولانا شاہ ضیاء اللہ سلمہ اللہ
حضرت سید پیر خان صاحب رحمہ
حضرت سید میر جی رحمہ اللہ
سلمہ اللہ ۱۲
حضرت سید روح علی صاحب
سید نظام الدین
سید قطب الدین
سید محمد شاہ قطب الدین جونپوری
سید شیخ عبد السلام
سید عبد القدوس گنگوہی
حضرت شیخ رکن الدین
حضرت عبد الاحد

حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی
حضرت محی الدین عبد القادر جیلانی

حضرت سید ابو صالح موسی جنگی دوست — حضرت سید عبد الله جیلی — حضرت سید بدر الدین قدس سره — حضرت سید یحیی زاهد قدس سره — حضرت سید شمس الدین محمد زکریا — حضرت سید ابو بکر داود قدس سره — حضرت سید موسی ثانی رحمه — حضرت سید عبد الله صالح قدس سره

حضرت سید الکونین رسول الثقلین
محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

حضرت مظهر العجایب والغرایب اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه — حضرت امام حسن رضی الله عنه — حضرت سید حسن مثنی — حضرت سید عبد الله محض رحمه — حضرت سید موسی جون رحمه

حضرت شیخ ابو علی کنیت وی ابو القاسم گورگانی سر دفتر طبقه طوسیه است در وقت خود بی نظیر بود و بی بدل نسبت وی با عثمان مغربی است حالت قوی داشت چنانکه همه را بدرگاه وی بوده است در واقعه مریدان ولش آئینه بود مظهر حالات و کیفیات ربانی صاحب **کشف المحجوب** گوید وقتی مرا واقعه افتاد که حل آن بر من دشوار شد قصد ملازمت شیخ ابو القاسم گورگانی کردم و بر در مسجد تنها نشسته یافتم الغیاث با ستون مسجد میگفت گفتم ای شیخ این واقعه من است ۱۲

ان کوه رو باری مظهر وصف ستاری شیخ علی رودباری رحمه

وی در طبقه خامسه است نام وی سعید بن غلام المغربی است و مرید شیخ ابو علی .... کاتب است و شاگرد ابو الحسن دینوری است از ناحیت قیروان مغرب بود از آنجا در قصبه فیاد به نیشاپور آمد و از آنجا رفت از دنیا در سنه ثلثه وسبعین وثلث مایه و قبر وی در نیشاپور است پهلوی ابو عثمان حیری سرسته قبر پهلوی یکدیگر اند میفرمود که بصحبت حبیب مغربی و ابو عمرو و ابو یعقوب نهر جوری رسیده بودم و از وی آرند که گفت ابتدای آمدن من در شکاران بوده است که سگی داشتم در یکی از جزیره میرفتم و شکاری میکردم و کاسه چوبی داشتم پر شیر کرده میخواستم که از آن کاسه شیر خورم سگ بانگ کرد و بر من حمله آورد چنانکه مرا از خوردن باز داشت الغرض سه بار حمله کرد بار سوم بار سگ سر خود در آن شیر کرده خوردن گرفت در ساعت الماس کرد ۱۲

رسانیدہ فیض شرقی و غربی ابو عثمان مغربی

حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی وی سرِ دفتر طبقه طوسیه است نام وی علی است ...... در وقت خود بی نظیر بود و در زمان خود بی بدل نسبت ارادت وی با عثمان مغربی است و حالت
قوی داشت چنانکه همه را از درگاه وی فیض یاب میبودند و در **کشف الاسرار** واقع است که شیخ **ابو القاسم** را انتساب در علم باطن بدو جانب بود یکی شیخ **ابو الحسن** خرقانی
دوم **ابو یزید نظامی** و ولادت شیخ **ابو الحسن** بعد از وفات شیخ ابو یزید است و مدتی ویرا تربیت شیخ ابو یزید بحسب باطن و روحانیت بوده است نه بظاهر و صورت و نسبت
شیخ ابو یزید بحضرت **جعفر صادق** رضی الله عنه بوده و بنقل صحیح ثابت شده که ولادت شیخ ابو یزید نیز بعد وفات امام است و تربیت وی از حضرت امام بحسب معنی و روحانیت بوده
است نه بحسب ظاهر و صورت در **قوت القلوب** آورده که امام جعفر را از شیخ ابو طالب مکی قدس سره دو نسبت ثابت گردیده یکی بوالد خود حضرت امام **محمد باقر** و خود ایشان را
از والد خود حضرت امام حسین رض و ایشان را بوالد حضرت علی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و ازین جهت این نسبت اهل بیت رضی الله عنهم را در مشائخ جهت
غرب و شرق در **سلسلة الذهب** نام نهاده اند و نسبتی دیگر حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه دارد بتفیض ابو طالب مکی القاسم بن محمد بن ابا بکر صدیق رضی الله عنه که
پدر مادر امام است و از فقهای سبعه بوده است و بی نظیر زمان خود در علم ظاهر و باطن و ویرا نسبت ارادت باطن بسلمان فارسی و ویرا با وجود دریافت شرف صحبت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم نسبت باطن از امیر المؤمنین حضرت ابا بکر صدیق رضی الله عنه بود و بعد از انتساب بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بار شیخ ابو القاسم گرگانی را نسبت ارادت با شیخ
علی مغربی و ویرا با ابو علی کاتب و ویرا با ابو علی رودباری و ویرا الجنید بغدادی و ویرا السری سقطی و ویرا الخواجه معروف کرخی و نسبت دیگر بحضرت داود طائی است و بحضرت علی موسی
رضا رضی الله عنه هکذا فی **رشحات** ۱۲

...زین العابدین سعدو و دیر از والد خود

عــه حضرت یوسف همدانی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجه محمد پارسا در کتاب
فصل الخطاب آورده است که شیخ یوسف همدانی هیژده ساله بودند که ببغداد
رفتند از ابو اسحاق علم فقه آموختند نظر بدرجه کمال رسیدند و بر مذهب ابو حنیفه رحمه الله
بودند و در اصفهان و بخارا تعلیم کردند و در عراق و خراسان و خوارزم و ماوراء النهر صاحب قبول
بودند و در کوه زر ساکن شدند و خرقه از دست شیخ عبدالله جوینی پوشیده اند و در تصوف انتساب شیخ
عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی و شیخ علی فارمدی رحمه الله علیهم کردند و ولادت ایشان در سنه اربعین
اربعمائة و قیل ایشان خمس مائة و در تاریخ امام یافعی مذکور است که خواجه یوسف همدانی صاحب
احوال و کرامات بودند در بغداد و اصفهان و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا افاده و استفاده
نموده حدیث شنیدند و مواعظ فرمودند و خلق خدای مستفیض شدند و در موضع مرو نزول کردند
در همان موضع وفات یافتند و همانجا دفن گردند و گویند ابن النجار که از مریدان وی
بود جسد مبارک وی را ابر و نقل کرده و قبر مبارک وی آنجاست حضرت یوسف همدانی
را وفات نزدیک رسید چهار کس را از میان اصحاب خود در مرتبه دعوت مقام
ارشاد یافته اند و نیابت خود نصب کرده و هر یک بعد از ایشان در مقام دعوت خلق بودند
خلیفه اول خواجه عبدالله برقی اصل از خوارزم دارند و خلیفه دوم خواجه حسن اند و خلیفه

عارف فانی باقی جاودانی شیخ ابو القاسم گرگانی قدس سره
حضرت شیخ ابو علی فارمدی قدس الله سره
حضرت خواجه یوسف همدانی قدس الله سره العزیز
حضرت خواجه عبدالله برقی قدس سره
حضرت خواجه باقی بالله
حضرت خواجه جلال الدین خرمی الخوارزمی
حضرت حکیم ثنائی قدس سره
حضرت خواجه حسن اندقی
حضرت خواجه انکنکی قدس سره
حضرت خواجه احمد سرهندی
حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره
خواجه احمد صدیق رحمه الله
حضرت خواجه نظام الدین خاموش
خواجه سعید الدین کاشغری رحمه الله
حضرت خواجه محمد درویش
حضرت خواجه عارف ریوگری رحمه الله
حضرت خواجه محمد بابا سماسی
خواجه اولیا کلان قدس سره
حضرت خواجه علاء الدین عطار
خواجه حسن عطار رحمه الله
خواجه عبد الرحمن جامی قدس سره
خواجه محمود انجیر فغنوی قدس سره
حضرت خواجه عزیزان خواجه علی
حضرت خواجه امیر کلال
خواجه بهاء الدین نقشبند
حضرت ناصر الدین عبید الله احرار
حضرت خواجه محمد زاهد

[illegible] خواجه احمد یسوی خلیفه چهارم عبد الخالق [illegible]

[illegible] حسب [illegible] بوده است [illegible]

حضرت خواجه احمد یسوی قدس الله تعالی سره

اولاد یکی از محمد حنفیه بن علی کرم الله وجهه

انا منصور شیخ خواجه باب ارسلان

انا سلیمان قدس سره

حضرت خواجه حکیم انا عطار قدس الله سره

حضرت خواجه پدر عطاء

حضرت خواجه زنگی عطاء قدس الله سره

حضرت خواجه سید احمد عطاء

از ولایت خوارزم اند

حضرت خواجه شیخ علی رح

حضرت خواجه بابا امین

حضرت خواجه صدر عطاء

حضرت اسمعیل عطاء

حضرت خواجه شیخ مودود رحمه الله

حضرت شیخ خواجه کمال رحمه الله

حضرت خواجه اسحق قدس سره

نقب ایشان عماد الدین است و لقب مشهور بدر الدین ولادت ایشان در قریه جرجام بوده است و وقت
ولادت ایشان عشاء ثالث والعشرون من شهر شعبان سنة سبع عشر وثمانمائة و نسبت شریف
بحضرت امام بزرگ ربانی محمد شیبانی رحمة الله علیه میرسد از اعظم مجتهدین از مذهب امام اعظم ابوحنیفه
کوفی اند و هو محمد ابن الحسن ابن طاوس بن هرمز الشیبانی وکان هرمز ملکا ببغداد اسلم علی ید عمر ابن الخطاب
و ذکر فی کتاب مصفی انه کان ابن الامام حنیفه و قرابت قریبه فانه محمد ابن الحسن ابن عبد الله ابن طاوس
ابن هرمز و هو ملک ابو حنیفه ابن نعمان ابن ثابت ابن طاوس ابن هرمز و ولد ایشان نظام الدین احمد دشتی
و جد ایشان مولانا شمس الدین دشتی و مادر و پدر ایشان از فرزندان امام شیبانی است و جد مولانا قوام
الدین محمد و مولانا شمس الدین محمد دشتی در حبالهٔ مناکحت خود آورده اند مولانا نظام الدین احمد
بوجود آمد حال وفات حضرت عبد الرحمان جامی مولانا رضی الدین عبد الغفور در حاشیه نفحات
الانس مشتمل بذکر فضائل حضرت مخدوم است بدانکه ابتداء مرض ایشان روز یکشنبه سیزدهم ماه محرم سنه
ثمان و تسعین و ثمانمائة در صباح روز جمعه که هیزدهم ماه عاشوره که نبض ایشان ساقط شد و چون بانگ
نماز جمعه دادند نفس مبارک ساقط شد از دار دنیا بدار بقا رحلت فرمود جامی که بود بلبل جنت
قرار باقیت ٭ فی روضه مخلدة ارضها السماء ٭ کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه

ومن دخله کان آمنا

شیخ علی بدعوت
حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
حضرت شیخ رکن الدین
حضرت شیخ جهانیان مخدوم جهانیان
مولانا علاء الدین
شیخ مسعود سولی
حضرت شیخ عبد الصمد رحمه الله
حضرت شیخ حسن افغان
حضرت شیخ صدر الدین عارف
شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی قدس سره
حضرت شیخ محمود اصفهانی رحمه الله
حضرت شیخ حسن کشمیری رحمه الله
حضرت سید جلال بخاری
حضرت سید ضیاء الدین احمد مشهور
حسن ساوات ۱۲
شیخ جمال الدین خندان
شیخ احمد الدین محمد مسعود
حضرت شیخ سجوری
حضرت شیخ عبد الرحمن زاهد
حضرت شیخ امین الدین صافی
شیخ جلال الدین سنامی
شیخ عماد الدین بن صدر الدین عارف

نام ایشان سید جلال الدین بخاری است موافق نام جد ایشان است اول بارکیه از
بخارا در زمین هندوستان آمد جد ایشان است که سید جلال سرخ میگفتند چون از بخارا
آمدند مرید شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی شد و ایشان را سه پسر بودند یکی سید احمد کبیر دوم سید
بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید و قابل سعادتمند بودند یکی قطب و
غوث وقت مخدوم جهانیان و دوم سید راجو قتال ایشان هم از اولیا بوده اند اگرچه
مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین
بن شیخ صدر الدین بن شیخ زکریا ملتانی اند و مخدوم جهانیان ازین جهت که روز عید
بروضه حضرت شیخ بهاء الدین و صدر الدین رفته التماس عیدی کردند آواز آمد حق تعالی
او را مخدوم جهانیان گردانیده و عید نوشت و ولادت ایشان شب جمعه شب برات سال
هفتصد و هفت هجری وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی سال هفتصد
و هشتاد و پنج واقع شد مدت عمر شریف هفتاد و هشت سال و سه ماه و هشت روز قبر در
ملتان است حضرت برهان الدین قطب عالم کنیت ایشان ابو محمد و نام عبد الله بن ناصر الدین
بن محمد بن مخدوم جهانیان در علم ظاهر و باطن کمل و مرید آبائی خود بودند حضرت سراج الدین

محمد شاه عالم کنیت ایشان ابو البرکات محمد بن قطب عالم مرید پدر خود و خلیفه رشید اند صاحب کرامات و بلند مقامات بوده اند ولادت ایشان هفدهم ذیقعده سال هشتصد
و هفده وفات شب شنبه هشتم جمادی الاخر سال هشتصد و هشتاد هجری بود در علم ظاهر و باطن مکمل بوده است مصنفات مولفات بسیار داشت نسبت وی بدوازده واسطه با بوبکر صدیق
رضی الله عنه میرسد وی طریقه شیخ عمار یاسر که ارادت شیخ نجم الدین کبری داشت از ارادت مندان اوست ۱۲
احمد غزالی اختیار کرده و شیخ

شیخ عارف ناصر
شیخ عمار یاسر بدلیسی
قدس سره

وی از اصحاب شیخ ابو النجیب سهروردی است شیخ نجم الدین کبری ارادت بحضرت عمار داشت در تکمیل و تربیت مریدان و کشف کمال ایشان بهره تمام داشت شیخ نجم الدین
در کتاب فواتح الجمال آورده که چون بخدمت شیخ عمار رسیدم باذن وی بخلوت در آمدم ۱۲

حضرت شیخ رکن الدین
شیخ نجیب الدین فردوسی
شیخ بدر الدین سمرقندی
شیخ سیف الدین باخرزی
شیخ الشیوخ نجم الدین شیخ ابو الجناب الکبری قدس سره
حضرت مولانا بهاء الدین
شیخ برهان محقق قدس سره
شیخ صلاح الدین بدایونی رحمه
مولانا حسام الدین
شیخ شرف الحق والدین یحیی منیری
شیخ محمد دانشمند مولانا احمد
شیخ بهاء الدین کبری
شیخ سعید الدین همدانی
شیخ جمال الدین گنجوی
بابا کمال خجندی قدس سره
مولانا شمس الدین تبریزی
مولانا احمد قدس سره
سلطان ورد

کنیت وی ابو الجناب است نام وی احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله صوفی است و لقب وی کبری گفته اند که ویرا کبری از آن لقب داده اند که در اوان جوانی بتحصیل علم مشغول بوده هر که مناظره
با او کردی بروی غالب آمدی وی را طامة الکبری گفته اند نسبت ... و غلبات جذبات الهی نظر مبارک بر هر که افتادی بمرتبه ولایت رسیدی و از سه کس صحبت یافته اند از حضرت اسمعیل قصری دوم از
حضرت عمار ثالث از حضرت روزبهان کبری مصری

کنیت وی ابو سعید نام مجد الدین شرف بن مؤید الدین الفتح بغدادی است اگرچه ایشان اصحاب شیخ کبری اقدام زاد اعظم اند و لی تقدیم بودند اما چون طبقات مشایخی با ایشان اتصال دارند
طویل ادیل بود سلسلهٔ علاحده بغداد که بهمه اصحاب از و یافت و سبب ارادت حضرت ایشان یعنی شیخ خلیل الله قدس سره از میان اصحاب شیخ نجم الدین با ایشان اتصال دارند چنین
نماند که حضرت شیخ مجد الدین بغدادی را نظر قبول بفرزند شیخ نجم الدین کبری بوده است و حین حیات شیخ مجد الدین خلق مشغول و همیشه مردم از بلده بغداد از برای حل مشکلات و استماع
وعظ با وجود شیخ نجم الدین بمجالس ایشان می آمدند بعضی گفته اند اصل از بغداد است خوارزم شاه فرستاده و برخی بر آنند که از بغداد است که یکی از دهای خوارزم است مقربان سلطان
از خلیفه بغداد التماس نمود که او را طلب فرماید لیکن این را از نزد خوارزم شاه

شیخ نجم الدین رومی قدس الله سره

سیاح مناهج بوادی شیخ مجد الدین بغدادی قدس سره

شیخ نجم الدین رازی قدس الله

شیخ فرید الدین عطار

سر و قدر اصحاب شیخ مجد الدین بغدادیست بعلی بن سعید ابن عبد الجلیل لالا نوی است و ابن شیخ سعید که پدر علی لالا است حکیم سنائی پسر عم اوست بعزم حج بخراسان آمد صحبت شیخ ابو یوسف
همدانی در آنوقت که شیخ نجم الدین کبری بمیدان میرفت بطلب حدیث در یک فرسنگی دهی که شیخ علی لالا آنجا بود فرود آمده القصه همان شب شیخ علی لالا در واقعه دید که نردبان نهاده
بودند تا آسمان که ملک پیش او می آمدند و وی دست ایشان میگرفتند و می بردند تا در آسمان و آنجا شخصی بود ایستاده دست ایشان بدست او میدادند و ایشان را با آسمان می بردند شیخ علی لالا
نیز رفت و او را بر نردبان بردند و دستش بدست او دادند و بر آسمان در ربود چون آن واقعه پیش پدر گفت آن شخص را می شناسی گفت می شناسم و نام نمیدانم گفت طلب او می باید کرد که کلید
تو در دست اوست لالا بطلب او مسافر شد چندین سال گرد عالم سفر کرد از وی تمام نشان نمی یافت تا آن زمان که بخدمت شیخ مجد الدین بغدادی فائز شد توفی قدس سره فی الثالث
من ربیع الاول سنه اثنین و اربعین و ستمائه من الهجری

مرشد الواصلین والی شیخ علی رضی الدین علی لالا قدس سره

وی از اعاظم خلفای شیخ رضی الدین علی لالا است شیخ رکن الدین فرموده است که من در رغبت مرتبه سلوک شیخ المشایخ رضی الدین علی لالا را بمرتبه سلطان بایزید بسطامی قدس الله سره فهمیدم

یعنی شیخ حاجی محمد جنید ثانی در خاتمه رسالهٔ خود ذکر نسب ایشان چنین آورده اند که نسب سید سید ما عمدة الواصلین زبدة الکاملین والملهم اعنی امیر کبیر سید علی همدانی المعروف علی ثانی
اما ذکر نسب ابویه فاعلم انه رحمت الله ابن سید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یوسف بن شرف بن محمد بن محمد بن جعفر بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر
الحجون بن عبد الله زاهد بن حسین بن زین العابدین بن حسین بن علی کرم الله وجهه رضی الله عنهم اجمعین

امیر زین العابدین رح
مولانا نور الدین جعفر معروف به نور الدین
شیخ شمس الدین علی شاه
شیخ محمد ختلانی قدس الله سره
سیادت دو لایت بانی وقف ... امیر کبیر علی همدانی
شیخ قوام الدین بدخشی رحمه
امیر سید محمد طالقانی
شیخ رکن الدین شیرازی قدس سره
شیخ بابا کلا فارسی سعد
شیخ بهرام خراسانی

خواجه بزرگ لقب اوست وی اکمل اولیا زمان بزرگترین خلیفه علی ثانی امیر علی همدانی است اصل وی ترک است از حسام ختلان زمین سبب ابتدائی توبه او آن بود که هنگام طغیانی آب
بموضعی که آنرا سرخاب میخوانند هر چند فرسنگ از بلده ختلان گذر ... او برگذرگاه کشتی افتاد والقضا علی ثانی بآن گذر رسید خواجه بزرگ او را عقب خود بر پشت اسپ سوار ساخته
چون علی ثانی دست مبارک خود در کمر خواجه استوار ساخته میرفتند خواجه را بنفس از آغوش ایشان فرحت و رحتی در ترایدی بوده است تا رسیدند بطرف آب خواجه را بالکل جانب
خود کشیدند از خواجه در دوام تصرف ایشان مقید آمده ناچار قدم بر سر نهاده و در سلک مریدان ایشان در آمده در اندک زمان از یمن همت علی ثانی آن مقتدای حقانی بسعادت جاوید
مشرف شدند خوارق و کرامت که از وی بظهور رسیدند فراوانست

مقتدای صدیق ثانی شاه مشهد خواجه بزرگ خواجه اسحاق ختلانی

شیخ بهاء الدین رح
شیخ حاجی محمد سحق
حاجی شیخ ابراهیم خافی
شیخ بهاء الدین کبری
شیخ علی نوعانی
شیخ علی لجنی رح
شیخ حاجی علی ختلانی رح
شیخ عطاء الله مجذوب
شیخ حبیب قدس سره
شیخ محمود سروانی
شیخ عبد الرحیم علی شاه
شیخ علی شاه حیدر رح
شیخ خواجه لالی بدستانی

وی خلیفه اول خواجه بزرگ خواجه اسحاق ختلانی است حضرت بزرگ توصیف حضرت امیر عبد الله بسیار فرموده اند واکثر میگفته اند که امیر عبد الله بادشاه شجاع کرمانی قلب دائم شده است حضرت

خواجه بزرگ را خلفا چون امیر عبدالله بوده است و خوارق او در کتاب جاذب العلیه و تشفین منقول است که چون او بمرض موت مریض گشت بعد چندی وفات نمود

شیخ درویش قاسم | شیخ امین الدین خوارزمی | شیخ بابا هو قدس سره | شیخ مولانا نور الدین | شیخ مولانا محی الدین | مولانا شیخ علی عبدالله

مرشد سالکان راه و هادی سید امیر عبدالله برسابادی

شیخ نور الدین شجاع قدس سره | شیخ درویش حسین رح | مولانا تاج الدین رح | شیخ بابا یزید نوغانی | شیخ سعید نوغانی | شیخ امین الدین حوا

وی خلیفه اول از خلفای امیر عبدالله برسابادی است و بعضی او را عدیم المثال مظهر حقایق توحید و عمدة السالکین و افضل المتقدین و زبدة المتاخرین نوشته اند لاجرم مستجیب الدعوات و صاحب کرامات و عالی شان بوده اند شیخ محمود در کتاب مفتاح الطالبین از خوارق او نگاشته که حضرت رشید الدین را دهقانی بوده است که بر سر خرمن ایشان می بود و آن دهقان را درد دندان بغایت شده بود که از بس که بطاقت شده از جانب صحرا بخانقاه حضرت آمد که از ایشان بجهت درد دندان فاتحه التماس نماید و شب غایت گذشته بود بخاطرش گذشت که درین نیم شب که گوید که ایشان از حال من خبر دار سازد و فاتحه التماس کند چون آنکس نزدیک خانقاه بحجره که خاص مسکن حضرت بود رسید حضرت بر حالش مطلع شده از برای او دعا فرمودند که از درد دندان خلاص یافت

پادشاه سرفرازی شیخ شاه سید اواز قدس الله سره

شیخ تاج الدین قدس سره العزیز | شیخ محمد صادق رح | شیخ عزیز الدین قدس سره

وی از خلفای رشید الدین سید اواز است در طفلی آثار بزرگی از ایشان ظاهر بوده است و فراوان خرق عادات بظهور رسیده اما آنچه بروایت صحیح از مخدومی الاعظم بصحت پیوسته که میفرمودند که ایشان در حالت طالب علمی بغایت در

پادشاه سرور حضرت شیخ شاه سید اواز قدس سره

شیخ تاج الدین قدس الله سره | شیخ احمد او یمانی قدس الله سره | شیخ لطف الله رحمه الله | شیخ بابا ولی قندهاری

شیخ تاج الدین امیر علی قدس الله سره | شیخ شکر الله ابهوری رحمه الله | شیخ امیر سید محمد قدس الله سره | شیخ حاجی اروهمانی قدس الله سره

مخدومی الاعظم لقب اوست سر دفتر خلفای وی شیخ وقت اند در اوصاف او چنین نوشته اند که مظهر آثار صوری و آن مجمع کمالات معنوی صدیق ملت غرای احمدی قطب ثانی شیخ حاجی محمد الخبوشانی

حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله تعالی سره
خواجه فضل خالانی رح
خواجه مسافر خوارزمی
خواجه میر خلد قدس سره
خواجه فتح تبریزی رح
خواجه ابو القاسم بخاری
خواجه محمد پارسا بخاری قدس سره
درویش نیک روز رح
شیخ شادی
مولانا سیف الدین بخاری رح
مولانا سیف الدین مناری
شیخ خسرو کرمینی
خواجه ابو نصر پارسا
مولانا عزیز بخاری
مولانا ابو بکر
شیخ قطب الدین رح
خواجه یوسف رح
مولانا لطف الله رح
مولانا عبد العزیز
حضرت سید امیر کلال قدس الله سره
خواجه سلیمان کرمینی
امیر عمر
امیر شاه
شمس الدین کلال رح
ذکر چهار خلیفه در صفحه ۶۱ و ۶۲ خواهد آمد ان شاء الله تعالی
خواجه محمد ابکنی رح
بابا ارک کرمنی
شیخ امین کرمنی رح
شیخ محمد خلیفه رح

خلیفہ چہارم

امیر سرکان

خواجہ ... شرف

امیر ... الدین

مولانا شرف دادکر سے

اولاد نامہ حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی محی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ از روی کتاب بہجت الاسرار

کہ مقدم ترین مناقب غوثیہ است راوی این اولاد نامہ اینقدر بزرگان دین اند کہ اسم شان ذیل درج است سید عبد الرزاق تاج الدین ابوبکر نظام الدین جلال الدین بہار الدین نصر الدین علی احمد شیخ علی ہستی شیخ داؤد شیخ ابراہیم سید احمد شیخ احمد شیخ کبیر شاہ جمال اللہ سید عیسی سید مرتضی ابو الیاس ابو الحسن عبد اللہ سمندی اسمٰعیل بخاری میر محمد طاہر طاعتی میر محمد رضا کاریزی میر محمد باقر سمرقندی میر عزیز اللہ ہندی میر محمد باقر سبزواری میر کمال اللہ امیر سید محمد میر سید علی مصری شیخ بہاری میر محمد باقر عربی میر قطب الدین کبیر میر داؤد بہاری واصلان حق و میر نصیر الدین میر علی و میر محمد اکبر ٹھٹھی و عزیز اللہ عجمی اصحاب ہائی سید عبد الرزاق رضی اللہ عنہ مصنف شاہ ابو الخیات عرف میر عبد اللہ صاحب این کتاب بہجۃ الاسرار مناقب غوثیہ است مرید ایشان بود و نعمت دینی و دنیاوی سر دستگیر بہ شاہ عبد الرزاق عطا شدہ ہر کسی را نعمت یافتہ از شاہ عبد الرزاق یافتہ یکروز شاہ عبد الرزاق بخدمت پیر دستگیر عرض کرد کہ یک صاحبزادہ را بہندوستان برائی تعین فرستادہ شود حکم شد جانب عرب و عجم و روم و شام مصر و کشمیر و ٹھٹھہ در ملک خدا تعالی وسیع است در فرزندان حضرت شکی نیست و برادر یک بود کہ اسم مبارک احمد عبد اللہ لاولد در کم سنی از ین جہان تشریف فرما شدہ اند

اولاد حضرت محبوب سبحانی سید عبد القادر جیلانی

عافیہ بی بی رحمہا
یسین بی بی رح
حلیمہ بی بی رح
تاج بی بی رحمہا
زاہدہ بی بی
ذاکرہ بی بی
ام الفضل بی بی رح
شریفیہ رح بی بی

عابدہ بی بی رحمہا اللہ
خدیجہ بی بی رحمہا اللہ
رحمی بی بی رحمہا اللہ
ام الفتح بی بی
زہرا بی بی رحمہا اللہ
جمال بی بی رحمہا اللہ
خیر النساء رحمہا اللہ
شاہ حاکم بی بی رحمہا اللہ
شاہ بی بی رحمہا اللہ
فاکرہ بی بی رحمہا اللہ

بقولی سید جمال الدین ملقب به معمر حبشی در حبش بقید حیات اند اما این قول اصلی ندارد که خلاف حدیث صحیح

این بزرگان دین همعصر راوی حالات و نعمت یافته حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی میران محی الدین شیخ سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ

حضرت شیخ عبد اللہ محمد بن خضر حسینی موصلی | حضرت شیخ ابو الفضل احمد بن قاسم بن عمر ... | حضرت شیخ مظفر نام غلام غوث | حضرت شیخ ابو محمد داود بن علی بغدادی | حضرت شیخ ابو المعالی رحمه الله | حضرت شیخ ابو الحسن بن شاهد | حضرت شیخ علی بن عبد ... الدین ... | حضرت شیخ ابو الحسن جوشقی | حضرت شیخ یحیی بن محفوظ | حضرت شیخ ابو عبد الله محمد بن احمد ...

حضرت شیخ احمد ... الرفاعی | حضرت شیخ ابو محمد علی بن ادریس یعقوبی ۱۲ | حضرت شیخ حافظ ابو محمد عبد الغنی بن عبد الواحد مقدسی ۱۲ | حضرت شیخ حافظ ابو محمد عبد العزیز بن ابو الفضل | حضرت شیخ ابو المکارم رحمه الله | حضرت شیخ ابو عبد الله محمد موصلی ... | شیخ ابو اسحاق ابراهیم بن عبد الله ... طبری | حضرت شیخ ابو العباس احمد بن محمد قرشی ... رکاب دار حضرت بودند ۱۲ | حضرت شیخ ابو محمد مفرح بن ... عثمان | شیخ عبد الله محمد کامل نیستانی ... شهابی ...

حضرت شیخ خلیفه موسی عراقی | حضرت شیخ ابو الرضا محمد بن احمد بغدادی | حضرت شیخ ابو الجلیل احمد بن اسعد بن وهب مصری بغدادی ۱۲

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر ثانی میگفتند ایشان بهفت واسطه بحضرت غوث آفاق سید محی الدین عبد القادر جیلانی میرسد باین طریق والد بزرگوار ایشان سید محمد بن سید شاه
میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید سادات سید عبد القادر جیلانی صاحب کرامات بوده اند از بغداد
بخراسان واز آنجا بناحیه ملتان آمدند و قبر ایشان در اچ است شیخ عبد القادر ثانی از اکمل مشائخ هندوستان بوده اند جمع کثیر از کفار وعصات بر دست ایشان باسلام بوده اند
وتوبه مشرف شدند شیخ عبد الحق دهلوی قادری در اخبار الاخیار نوشته اند که شیخ عبد القادر ثانی در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان بیست وهفتم
ربیع الاول سال نهصد وچهل هجری بوده عمر شریف هفتاد وهشت سال وایشان را دو پسر بودند یکی شیخ زمان سید عبد الرزاق که عارف کامل بوده اند وفات ایشان
پنجم جمادی الاخر سال نهصد وچهل ودو هجری دوم سید زین العابدین بسری ماند محمد نام که اولاد ایشان تا حال اند سید عبد الرزاق را پسری بود حامد نام که جانشین پدر بزرگوار
خود ماند ایشان را پسری بود سید جمال الدین ابو الحسن که باذن والد خود در حیات ایشان بر سجاده نشستند وفات سید جمال الدین بست ونهم ذی قعده سال نهصد وهشتاد

هشت هجری بود حال **حضرت اویس قرنی** رضی الله عنه در **شواهد النبوة** چنین مرقوم است که در آذربایجان رفته بود که در آنجا رحلت نمود صحابه
خواستند که قبر بکنند به سنگی رسیدند که قبر وی درون کنده بود و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن سازند در خانه وی جامه‌ها یافتند که دست باف بنی آدم نبود و از آن
کفن ساختند و در آن قبر دفن کردند خواجه فریدالدین عطار در **تذکرة الاولیاء** چنین آورده که اویس نزد امیر المومنین علی آمد و بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد وفات
ایشان بقول اول در شهر رجب سال سی و دو هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت هجری بود امام عبدالله یافعی رضی الله عنه در **روضة الریاحین** هر دو قول مذکور
کرده است **حضرت جمال الله** که تا هنوز در قید حیات است سلمه الله تعالی و شرفنا بملازمته و نفعنا ببرکته مقبول لایزالی حضرت شاه ابو المعالی می‌نویسد که حضرت سید
جمال الله شبیه الخلق والخلق است بجد خود سید السادات سلطان سید محی الدین عبدالقادر جیلانی در اکثر اوقات در برابری بسطام میگذرانید و گاه در بسطام تشریف آورده می‌روند
بزرگی که شرف صحبت ایشان دریافت نقل مینماید که من وقتی از حضرت ایشان عرض کردم که شک نیست که انسان کامل را در حیات و ممات مختار گردانیده‌اند اما معلوم نیست که عمر شما تا کی
خواهد بود فرمود نمیدانم یعنی یقین بار اهم (?) معلوم نیست اما وقتیکه جد من حضرت سید السادات عبدالقادر جیلانی در سیر گرم شدی مرا در کنار گرفتی و فرمودی که جمال
الله از من اخی عیسی علیه السلام را سلام برسان از اینجا معلوم میشود که حضرت عیسی علیه السلام را بینیم و آن سلام که بر من امانت است برسانم فقط اگر کسی را یقین نباشد در حبش (?)
رفته از زیارت شان مشرف شود و هکذا فی **انیس القادریه** و نسب نامه حضرت والده ماجده حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانی که اسم والده
شریفه حضرت فاطمه ثانی بنت حضرت عبدالله زاهد رضی الله عنه

- حضرت علی کرم الله وجهه
- حضرت امام حسین رضی الله عنه
- امام زین العابدین رضی الله عنه
- امام محمد باقر رضی الله عنه
- امام جعفر صادق رضی الله عنه
- سید مرتضی (?) رضی الله عنه
- حضرت سید محمد رضی الله عنه
- حضرت سید علاء الدین رضی الله عنه
- حضرت سید عیسی رضی الله عنه
- حضرت سید کمال رضی الله عنه
- حضرت سید عبدالله
- حضرت سید عطا رضی الله عنه
- حضرت سید طاهر رحمه الله
- حضرت سید محمد (?)
- حضرت سید جمال
- حضرت سید عبدالله زاهد صومعی رضی الله عنه
- حضرت فاطمه ثانی
- والده ماجده محبوب سبحانی سید عبدالقادر جیلانی

درجة السالکین خواجه قطب الدین مودود چشتی نوشته اند چون خواجه حسن بصری سخت پیر و ضعیف شدند خلافت دو کس را دادند یکی شیخ عبدالواحد بن زید
دوم خواجه حبیب عجمی را که دو مخدوم مکرم و معظم صاحب کشف و کرامات بودند و چهارده خانواده تا الی یومنا معروف اند بدین جد مخدوم میرسند و ابتدای از خواجه عبدالواحد بن (خواجه حبیب عجمی)
زید پنج خانواده بشیخ عبدالواحد بن زیدی می پیوندند اول زیدیان بشیخ عبدالواحد زیدی می پیوندند دوم عباسیان بشیخ عباس می پیوندند سوم ادهمیان بسلطان ابراهیم ادهم می
پیوندند چهارم هبیریان بشیخ هبیره بصری می پیوندند پنجم چشتیان بشیخ ممشاد علو دینوری می پیوندند و ابتدای چشتیان از شیخ ابو اسحاق چشتی است از چشت آمده بود و مرید
علو دینوری شده خلیفه گشتند بندگی خواجه اسحاق شیخ نامدار عارف محرم اسرار شده اند اما از خانواده که باقی مانده بودند ایشان می پیوندند بشیخ عجمی اول چشتیان دوم
طیفوریان سوم کرخیان چهارم سقطیان پنجم جنیدیان ششم گازرونیان هفتم طوسیان هشتم فردوسیان نهم سهروردیان چشتیان بشیخ حبیب عجمی می پیوندند
و طیفوریان بشیخ ابایزید طیفوری می پیوندند و کرخیان بشیخ معروف کرخی می پیوندند و سقطیان بشیخ خواجه سری سقطی می پیوندند و جنیدیان بشیخ جنید بغدادی می پیوندند و این خانواده
که مقدم است نسبت پیران خود کرده اند نسبت پدر و جد خود محو کرده اند ببرکت پیران خود روی مقصود دیده اند و شراب وصل چشیده اند بعون الله و فضله امر مرید معتقد را شاید که
شجره پیران خود را بداند که بدان خانواده مریدم و به کیان میرسم و بحضور چگونه می پیوندم اگر او را اینقدر معرفت نباشد او را مرید صادق و کامل نخواهند و نقل است از ارشاد والا
بندگی مخدوم شیخ حاجی شریف زندنی بیان چهارده خانواده نوشته اند که زیدیان ابنا عبدالله بن عوف اند پنج تن بودند مرید شیخ عبدالواحد بن زید شدند شیخ این پنج تن را
خلافت دادند و روش مسند ایشان است هر یک حفظ قرآن و علم و کمال و ریاضت و مجاهده خلوت بیابان اختیار داشته اند بعد سه روز بمیوه بیابان افطار میکردند بجز
از جامه نگشتند اگر کسی طمع نعمت ایشان و دنیا و طالب ارادت ایشان شدی اول خود در اصلاح انداخته و آنرا یاد کردی بعده ملاقات زیدیان او را در صحبت خود جا میدادی
و مرید میگرفتی و روز تا شب یک قرآن ختم کردی بعد سه روز یا چهار روز افطار بمیوه جنگل و گیاه کردی و ترک دنیا و اهل آن کردی مجرد شدی و فرد گشتی و برگرد دنیا و اهل آن نگشتی
و خانه مسکن پست نکردی و در شهر و قریه و دیهی آمدی و در کوه ها و بیابان ها می ماندند عباسیان سفر در وطن کنند و تنها باشند مقیم جای نگردند خانه و زن هرگز نکرده اند و جامه

پیوند پوشند هر جا که نماز شام بگذارند همانجا قرار گیرند و تمام شب زنده دارند اگر بغیر طلب چیزی برسد بخورند و اگر نه فاقه کنند و فطار بعد سه روز برابر مهمان کنند ایشان با کسی بیامیزند
اگر کسی بخیال ارادت باشد اول دل خود را از ماسوی الله بشوید آنچه در ملک باشد در راه خدا تعالی فقراء و مساکین را بدهد و فقر و فاقه اختیار کند و فرزندان را بخدا بسپارد
درویش ایشان رود و بعده مرید ایشان شود و سند ایشان گیرد و ازهمیان بسلطان ابراهیم ادهم میرسند و آن مرید شیخ فضیل عیاض و چون ایشان خرقه خود را مرید
میدهند مرید او هم گویانند او همیان خرقه هفت منی می پوشند و سیر و سیاحت میکنند و در سفر و حضر ذکر جلی میکنند و دیدار خدای جویند و اگر فتوح برسد بطفل فقرا و مساکین بخورانند
و تمام شب زنده دارند چنین ایشان در خرابها و بیابانها مجرد باشند و فتوح کس قبول نکنند بعد سه روز فطار با سبزه بی نمک کنند دلهای ایشان از زنگ مصفا شده و عیون دل ایشان
بینا شده و چشتیان پنج تن بودند اول خواجه ابو اسحاق چشتی بعد ایشان خواجه ناصر الدین ابو یوسف بعد ایشان خواجه قطب الدین مودود چشتی این هر پنج تن در چشت بنا بر آن
خواجگان چشت خوانند و ایشان در شهر و قریه جا کنند خلق را دعوت کنند و گرد اهل دنیا نگردند هم لقمه با فقرا شوند و سماع را دوست دارند و اعراس پیران کنند و دستهای غریبان
خود شویانند وقتی غنی را بالای فقیر جا ندهند و از چشتیان ایشان یکان عبد الرحمان بن عوف اند و چشتیان دو تن بودند یکی محمد بود که بسیار صحاب را دیده و نام وی مبارک بن
حمزه عبد الرحمان بن عوف و دو یاران مرید حبیب عجمی شدند هر دو خلافت یافتند چشت گفت که به دامن کوه ها بروید و در نماز بکوشید و فطار بعد سه روز بکنند بعضی وقت
هفت روز بیک خرما باشد ازین زیاده مخورید فتح کار خواهد شد و ایشان مدت دوازده سال مشغول بودند ایشان در روز فطار نکنند و یکبار با میوه بیابان افطار کنند در
ذکر حق مشغول باشند و ستر موی پوشند و اگر جامه خوب و نرم برسد بفقرا و غربا دهند و آهوان بیابان بیایند و آرزو کنند و بگویند ما را برای خدا ذبح کنید و بخورید و هاتف آواز
میدهد که ای دوستان من در حضرت پاک آهوان عجز و زاری میکنند و میگویند الهی ما را رزق دوستان خود گردان و بر شما آمده اند بسمل نکنید چشتیان نعره زدند و گریه کردند الهی
عهد کرده ایم با حبیب عجمی وقتی گوشت که بدان نفس است بخوریم و دائم بین خوف و رجا باشیم طیفوریان شیخ طیفور که خلیفه حبیب عجمی بود مرد بس بزرگ و عارف و محرم اسرار صمد و
پنجاه سال عمر داشت و حسن بصری را دیده و جعفر صادق را خدمت کرده و تربیت حبیب عجمی یافت و شیخ طیفور بمریدان خلافت داد و خرقه بایزیدی چهار نوع است یکی

است که جامه پوندد و هر کدام جامه یافتند در خرقه سیده خلیند و لوعد دیگر خرقه از صوف راست میکردند و در وهزار ریش سیاه دران خرقه وصل میکردند طریق سپر حلقه می بندند بعضی آنرا
هزار میخی میگویند درخرقه میخها زدند و آن نشان محنت و محبت است اگر کسی بهر درویش دو هزار درم رساند نگیرند بتنخیان مشغول باشند که او را هیچ خبر از تن و درد و الم هیچ نباشد
بعضی ازین خرقه یکی دست چاک کند و جامه چند رنگ مربع طریق خشت پاره میکرده اند بیکدیگر پیوند زنند لوعد دیگر انیست صوف کهنه که در راه افتاده باشد نمازی کرده در خرقه
وصل میکنند و هر خرقه را معنی است و هر که را هدایت باشد ازین خرقها عمل دست و هد پوشد طیفوریان چهار تن بودند شیخ مسعود طیفوری و شیخ محمود طیفوری و شیخ ابراهیم
طیفوری و شیخ مسعود احمد طیفوری شکر پاره که آنرا ابتاج گویند و کبودی و سفید پوشند و شیخ محمد طیفور با دو هزار ریش سیاه پوشند که آنرا دو هزار میخ گویند اختیار کرده اند و شیخ
ابراهیم طیفوری خشت مربع در بر کرده اند و شیخ احمد مسعود طیفوری خرقه صوف کهنه را از پاره اختیار کرده اند هر یک تن با خدا تعالی مشغول شدند و غم و الم و درد و محنت اختیار
کرده اند و بعد هفت روز یا ده روز افطار میکردند و از دنیا و اهل دنیا مجرد بودند و ماران و کژدم و درندگان چون شیر و پلنگ با ایشان گرویدند و هر گاه [?] چو با ایشان پیش
میشدند و قریب ایشان میبودند و گهی بر دست و گهی بر زانو می نشستند طیفوریان ز بیروح رانی آزار ندا اگر کسی مطلوب ایشان شدی مرید ایشان شد برهنه سر شدی درویش
ایشان گرفتی و این خرقه بایزیدی پوشیدی کرخیان می پیوندند به شیخ معروف کرخی خلیفه داود طائی خواجه داود طائی خلیفه حبیب عجمی و کرخ محله از محلات بغداد است بعضی
مرید خواجه معروف خود را منسوب بمعروف کرخی کرده اند نسب پدر و جد خود را ترک کرده اند و مشغول بخدا شده اند بعد سه روز افطار بیک خرما یا دو خرما میکردند و ذکر لا اله الا الله
بسیار میکردند و از خوف خدا میگریختند و غریبان را بسیار دوست میداشتند و همه را از خود بهتر میدانستند و از عرش تا تحت الثری بحضور میداشتند و سقطیان می پیوندند بشیخ
سری سقطی و سقطیان سه تن بودند از ان ابنا [?] سیم اعظم شیخ عزیز بن ملک یحیی یکی شیخ عمر بن علی وزرا و خلیفه بغدادی این نیکبختان مرید شیخ سری سقطی شدند اعراض با سوی
الله گرفتند مشغول بحق گشتند جامه کهنه در دایکه در راه می یافتند نمازی کرده در خرقه سخت میکردند و فتوح کسی قبول نمیکردند بعد سه روز یا چهار روز یک تن از خلوت بیرون
رفته شام آمدی و در خانها در وزی کرده می آوردی بعضی مخادیم می پرسیدی که شما فتوح چرا قبول نمیکنید میفرمودند این زمان هیچ تفرقه نیست و بحضور دل دائم مشغول بحق باشیم

وکسیکه فتوح قبول میکند دل او متعلق دنیا و متعلق باهل دنیا می باشد اگر کسی فتوح دارد حاجتی رود به دل او متعلق به برآمدن حاجت باشد اگر حاجت او برآید بعده حلال بود به
آنچه این اجر برآمدن حاجت است دیگر چون کسی فتوح می آرد نفس بدخوئی او را دوست میدارد و در محبت از جا میکند که روزی بار اجیر یکه منفعت شد و تخلیل و محبت حق
تعالی می آید بنابرین فتوح قبول نمیکنند حالا با بند مشغول میباشم اگر ظاهر کدام در همت بادشاه ام اگر بادشاهی ملک سلیمان در دنیا یابم نمیخواستانم ذکر جلی را دوست میدارند شنیده
و با خلق حلقه زده ذکر میگفتند و جنیدیان دو تن بودند یکی عثمان علی دقاق دوم شیخ محی الدین منصور هر دو عزیزان در علم و تقوی آراسته بودند و شاگردان امام اعظم
ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه بودند سید بزرگ تر و معمر شدند شیخ گشتند بعد هفته افطار میکردند هفتاد سال ارادت این نوع ریاضت کردند بعده مرید شیخ جنید بغدادی شدند
و شیخ جنید بمجرد ارادت همدران ساعت خلافت دادند و خرقه درویش هر دو را نوپوشانیدند بیهوش بطاقت شدند شیخ جنید آب دهن خود کشیده در دهن هر دو نهادن در ایشان آن
در هوش خود آمدند یاران گفتند مدهوش شما از چه بود شیخ جنید فرمود که ایشان هفتاد سال ریاضت و مجاهده دیدند مطلب ال امروز رسیدند گل از مرغزار دوست بوئیدند و شراب
وصل چشیدند و روی محبوب از چشم دل دیدند بدین سبب بیهوش شدند بعد ارادت دوازده سال حیات بودند روش و سند جنیدیان این بود که در دوازده سال از خانه ایشان دود
بر نمی آمدی و طعام پخته نمیشدی و هر غریب و فقیر که آمدی محروم نرفتی و مطالب خود دریافتی و فتوح از حضرت صمدیت رسیدی و آواز بر آمدی که شما با من مشغول باشید سبب طعام و آب
و جامه تعلق نکنید و هر حاجتمندی که بشما آید حاجت او من برآرم بعد چهل روز افطار بود بلکه بصورت آدمی شده است و نور رسیدی که بعزت جلال من افطار کنید زیرا که لا یأکل
و لا یشرب صفت ملکی است قرار گیرید که شما صفت خود روزی کنم بعده افطار میکردند در بان ایشان مادرک قضا بود و هر چه میگفتند میشد و هر که صحبت پاک ایشان میگرفت مرید معتقد
ولی الله میگشت از عرش تا تحت الثری نظر می افتاد و در نظر مرید و این از نعمت کبری است تا غایت جنیدیان اهل کرامات و ولایت اند و گازرونیان از سلطان ابراهیم اسحاق شاهی
گازرونی است او امیر گازروان بود ترک بادشاهی کرد و خواجه عبدالله خفیف را مرید کرد او مرید خواجه محمود رومی بود و او مرید خواجه جنید بغدادی چون سلطان ابو اسحاق گازرونی
مرید خواجه عبدالله خفیف شد خواجه عبدالله او را خلافت با طبل و علم داد و فرمود ای ابو اسحاق گازرونی ترا دین و دنیا دادم تو علم برافراز و طبل بنواز تا روز قیامت از خدا

خواستم امروز پیوستگان تو هر یک صاحب طبل و علم باشند و محتاج کس نگردند و هر که زیر علم تو بگردد و آمرزیده شود و به گوش هر مریضی که آواز طبل تو برسد نیک شود و ما رو کردم هر چه باشد
از جنس موذی دفع کرده و دیو و پری و مانند آن همه دور شوند و نزدیک نیایند و مریدان و معتقدان تو همیشه با عزت و حرمت باشند و مشغول بحق باشند و سند درویشی ایشان این است که
همیشه در خلوت و مجاهده و ریاضت و اسماء اعظم و دعای الفقدرت ده نام و دعا عرف است بخوانند و در خواندن اسما سخن نگویند و اکثر حال حیوانی نخورند و چله‌ها بکنند و خدا را به
خدا خوانند و دیدار از و طلبند و هر روز وقت دادن طعام و درم برای فقیران طبل بگویند تا خلق جمع شوند و نعمت برگیرند و وقت رفتن مسجد جامع روز جمعه و عید طبل بگویند و علم برافرازند
اگر کسی حاجتمندی یا فقیری بود و حاضر شود مراد خود حاصل کند ذکر جلی الله الله بیش علم بگویند این فعل حسنه است و هر که زیر علم سلطان ابو اسحاق گازرونی شیر مست و واله شده باید
بمطلوب برسد و لا اله الا الله بسیار گویند و فردوسیان می پیوندند بخواجه جنید بغدادی ابتدای فردوسیان از سهروردیست چنانچه شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی هر دو مرید
یک پیر اند پس بواسطه بخواجه جنید بغدادی میرسد و روش فردوسیان این است که بر جاده شرع باشند و بهر وقت نماز با جماعت بگذارند و عمل ظاهر حدیث بکنند و بعمل کسبی روزی بدست آرند
و عمل بر آن بکنند و در خلوت مطالعه علم حدیث بکنند یا بعلم عبادت مطالعه کنند و بس گویند و غنی و فقیر را برابر دانند و هر که مرید ایشان شود ولی الله و عارف گردد و لا اله الا الله بسیار یاد
کنند و طوسیان هم می پیوندند بخواجه جنید بغدادی بلا واسطه فردوسیان و طوسیان دو فرقه اند اما سند طوسیان این است که سماع و مزامیر کل بشنوند و رقص کنند و ذکر جلی گویند و هر چه
رسد خیر و شر نعمت دانند و آن را بخورند تفحص و تطوع نکنند که از کجا است و چیست و گویند ما صنع الله فهو خیر هر چه و هر که هست بخش و حصه برابر دهند اگر چه کافر باشد یا مومن قسمت برابر
کنند و در چون و چرا نیفتند مهمان در خانه مومن و هم کافر بشوند روش و سند ایشان همین باشد و لا اله الا الله محمد رسول الله بسیار گویند و سهروردیان می پیوندند بشیخ ضیاء الدین
ابو النجیب سهروردی بدوام محل بشیخ ممشاد علو دینوری میرسند و شیخ ممشاد علو دینوری خلیفه جنید بغدادی بود نه اما روش و سند شیخ نجیب عبد القاهر سهروردی آن بود که پیش از ریاضت
دوازده سال نفس را بعد هفت روز آب دادی و سه خرما بخوردی همیشه با خدا مشغول بودی چون مرید شد هفت سال بعد چهل روز نفس را آب دادی و سه خرما بخوردی و چون در خلافت خود
مدت سی سال خواب نکرد و رو نگردانید و همیشه توجه بسوی قبله بود و علم بر کمال داشت و از عرش تا تحت الثری بنظر میدان شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی می افتاد هر چه از زبان

شیخ بیرون آمدی بقضاء الله همان شده و هر که مرید شیخ شدی اهل الله گشتی و هر که در خانواده سهروردی پیوستی حاجت و کشف و کرامات حاصل شدی تا غایت هنوز برین نوع است
خانواده بزرگ است دیگر چون مرید کنند و کلاه بر سر نهند و کس پرسد که کلاه از کجا آمده است بگو روزی مهتر جبرائیل از حضرت صمدیت چهار کلاه پیش رسول علیه السلام بیاورد و گفت یا رسول
الله ازین چهار کلاه هر که را خواهی بده حضرت رسالت پناه هر چهار کلاه بر سر خود نهاد بعده ابو بکر را طلبید و کلاه یک ترکی بر سر او نهاد و بعده عمر را طلبید کلاه دو ترکی بر سر او نهاد بعد
از آن عثمان را طلبید کلاه سه ترکی بر سر او نهاد بعده علی را طلبید کلاه چهار ترکی بر سر او نهاد و فرمود که این چهار کلاه مر شما چهار کس راست هر که را خواهید بدهید بعده امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه خواجه حسن بصری را پوشانید و خواجه مشار الیه هر یک مشایخان را رسانید کیفیت چهار کلاه اینست و چهار خانه اینست اول خانه شریعت دوم خانه طریقت سوم خانه حقیقت
چهارم خانه معرفت هر کرا ازین چهار کلاه و ازین خانه خبر نباشد او را درویشی مسلم نباشد اگر ترا پرسند که معنی کلاه چیست بگو ترک چهار چیز است اول ترک چشم است که از نادیدنی بربندد
دوم ترک گوش است که ناشنیدنی نشنود سوم ترک زبان که ناگفتنی نگوید چهارم ترک دست و پا که از ناگرفتنی و نارفتنی باز دارد تا کلاه چهار ترکی بروی مسلم باشد اگر ترا پرسند که کلاه چند
حرف است اول کاف خود را کساختن دوم لام بر هر یکی لطف کردن سوم الف الله ذکر گفتن چهارم ها هدایت از حق طلبیدن

ذکر خرقه پوشیدن و پوشانیدن

اگر ترا پرسند که خرقه که آورده و که پوشید چه نام دارد و دران چه نوشته بود بگو جبرائیل علیه السلام را فرمان رب العزت در رسید که یا جبرائیل در بهشت برو و از درخت طوبی یک خرقه
بیار و بر محمد صلی الله علیه وسلم برسان بفرمان حضرت صمدیت جبرائیل علیه السلام خرقه از بهشت بر محمد صلی الله علیه وسلم آورد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا هدیه فرستاده چون
پیغمبر صلی الله علیه وسلم خرقه را دید بغایت خوش شد و جمیع صحابه رضوان الله علیهم اجمعین استاده شدند و نام آن خرقه حیات البحر و در گریبان آن نوشته بود یا ستار یا لطیف یا حلیم و
در میان خرقه نوشته بود یا صبور یا شکور یا کریم یا مرشد و در دامن خرقه نوشته بود یا واحد یا احد یا فرد یا صمد بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابا بکر رض اگر این خرقه ترا دهم
تو چکنی گفت شب و روز بتلاوت قرآن مشغول باشم باز عثمان را گفت اگر ترا بدهم تو چکنی گفت شرم زیاده کنم باز علی را گفت اگر ترا بدهم تو چکنی گفت ستاری پیغمبر گفت این خرقه
بپوش که فرمان خدای تعالی چنین است هر که عیب های بندگان بپوشد لایق خرقه است اگر ترا پرسند که ایمان خرقه چیست و نماز خرقه چیست و فریضه خرقه و سنت خرقه چیست و در بین
و قبله خرقه چیست

چونکہ بیاض در آخر کتاب باقیمانده لهذا این شجره که متضمن
است بنسب خلفا اربعه و میرسد بنسب هر یک بنسب رسول
اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درج کرده شد ۱۲ والله الموفق والمعین

بیان ہفتاد و دو ملت و فضیلت صحابہ کبار رضی اللہ عنہم اجمعین

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بدانکه امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم بهترین امت ہاست و از امت محمدیہ بهتر اند کسانیکه یافته اند صحبت رسولخدا را و گرویده اند بدو و تصدیق و بیعت کرده اند بوی و پیروی کردند او را و با او جنگ کردند با کفار و فدا کردند بر و جانها و مالهای خویش را و بزرگی و تعظیم کرده اند یاران او را و بهترین اهل این قرن جماعتی اند که با پیغمبر علیہ السلام در حدیبیہ بودند و بیعت رضوان کرده اند چنانکه خدا تعالی در قرآن شریف وصف ایشان فرموده و ایشان یکهزار و چهار صد کس بوده اند و بهترین اهل حدیبیہ کسانی اند که در بدر با پیغمبر علیہ السلام حاضر بودند و ایشان سه صد و سیزده کس بوده اند بمقدار اصحاب طالوت که در هفتاد هزار بنی اسرائیل سه صد و سیزده کس فاضلتر بوده اند و فضلترین اهل بدر چهل تن اند از اهل خیزران که ایشان کامل الایمان شدند بعمر رضی اللہ عنہ و بهترین ایشان عشرہ مبشرہ و اسامی آنها اینست ابوبکر صدیق رض عمر فاروق رض عثمان ذی النورین رض علی ابن ابیطالب رض طلحه زبیر عبدالرحمان ابن عوف سعد سعید ابوعبیدہ ابن الجراح و بهترین این ده خلفای اربعه اند و بهترین این چهار اول ابوبکر رض است پس عمر رض پس عثمان پس علی رض و زمان خلافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سی سال بوده است که از آن سی سال ۃ: خلافت ابوبکر رض دو سال و چند ماه است خلافت عمر ده سال و شش ماه و خلافت عثمان رض دوازده سال و خلافت علی رض کرم اللہ وجہہ چهار سال و هفت ماه و شش روز زیاده و از دو روز و تمام شد سال ششم بولایت امام حسن مجتبی رضی اللہ عنہ و زمان حکومت معاویہ نوزده سال بود و بیشتر ازین حاکم کرده شد معاویہ از جانب حضرت عمر رض بر شام تا بیست سال در خلافت خلفای اربعه بمشوره جمیع اصحاب رسولخدا کذا فی **غنیۃ الطالبین** بیان هفتاد و سه گروه ده گروه است اهل سنت و الخوارج و الشیعه و المعتزلة و المرجئة و المشبهة و الضراریه و النجاریه و الکلابیہ پس اهل سنت یکطائفه است و خوارج پانزده فرقه است و معتزله شش فرقه و مرجیه دوازده فرقه اند و شیعه سی و دو فرقه اند و جهمیه و نجاریه و ضراریه و الکلابیه هر یک اینها یک فرقه اند و مشبهه سه فرقه

اند پس همه اینها هفتاد و سه فرقه اند چنانچه خبر کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم الا فرقه نجات یابنده پس آن
اهل سنت و جماعت است و بتحقیق بیان کردم مذهب ایشان و اعتقاد ایشان بر طریق که بالا بیان کردم
ذکر او را و نامیده اند این فرقه ناجیه را قدریه و معتزله و مجبریه یعنی قائل بجبر و نفی اختیار اند از جهت قائل
شدن این فرقه ناجیه که بدرستی همه مخلوقات بمشیت و قدرت و ارادت و خلق خدا است و می نامند
این فرقه ناجیه را مرجیه شکاکیه از جهت استثنا کردن ایشان در ایمان میگوید یکی از ایشان من مومنم انشاء
الله تعالی چنانچه بالا بیان کردم و می نامند رافضی این فرقه را ناصبه از جهت قائل شدن این فرقه خلیفه
کردن و برپا کردن امام را بعقد جماعه اهل اسلام و می نامند این فرقه را جهمیه و نجاریه مشبه از جهت اثبات
کردن آن فرقه ناجیه حق تعالی را از علم و قدرت و حیات و غیر ذالک و می نامند او را باطنیه حشویه از جهت
قول آن فرقه باخبار رسول و دست زدن ایشان بآثار صحابه و نیست هم آن مگر اصحاب حدیث و اهل سنت
چنانچه بیان کردم و اما خوارج پس ایشان را نامها و لقب هاست نامیده شده اند خوارج از جهت
برآمدن ایشان بر امیر المومنین علی رض و نامیده شده اند محکمه از جهت انکار کردن در حکم ابو موسی اشعری
و عمرو بن عاص را که در معامله مخالفت با معاویه هر دو کس را حکم گرفته بود و ند از جهت قول ایشان نیست
حکم مگر خدا را هر گاه که حکم گرفت علی رض آن هر دو حکم را و نامیده شده اند نیز حروریه از جهت آنکه ایشان
فرود آمدند در حرورا و آن نام جای است و نامیده شده اند شراة از جهت گفتن ایشان که فروخته ایم
جانهای خود را بثواب خدا و رضای او و نامیده شده اند ایشان مارقه از جهت برآمدن ایشان از دین
و بتحقیق صفت کرده است ایشان را پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدرستی که خواهند برآمد از دین چنانچه تیر
از نشانه پس باز نخواهند آمد در دین پس ایشانند که برآمده از دین و اسلام جدا شده اند از ملت و گریخته
اند از آن ملت و جماعت و گم شده اند از راه راست و برآمده اند از سلطان و کشیده اند شمشیر را بر ائمه
و حلال گفته اند خونهای و مالهای ایشان و نسبت کفر کرده اند کسی را که مخالفت کردند ایشان و دشنام
میدهند اصحاب رسول خدا را و ختنان او را و بیزار میشوند از اصحاب و نسبت میکنند ایشان را بکفر و
گناهان کبیره را روا میدارند خلاف کردن با ایشان و ایمان نمی آرند بعذاب گور و نه بحوض و نه بشفاعت
و نمی آرند هیچ یکی را از آتش و میگویند کسیکه دروغ گفت یکبار یا کرد گناه کبیره یا صغیره را پس مرد بی
توبه پس الشخص کافر است و در آتش همیشه است و روا میدارند گذاردن نماز بجماعت مگر در پس امام خود
و روا میدارند تاخیر کردن نماز را از وقتش و روزه داشتن پیش از دیدن ماه و فطر را مثل این روا میدارند

ونظر کردن بزن اجنبیه بغیر نکاح کردن بغیر حضور ولی و روا میدارند متعه را و روا میدارند
بیع کردن یکدرم بدو درم دست بدست و روا میدارند نماز را با موزه و نه مسح کردن بر موزه و نه
فرمان برداری پادشاه و خلافت قریش و اکثر اقوام خوارج درین جزائر اند عمان و موصل و حضر
موت و نواحی عرب و آن کسی که پیدا کرد برایشان کتابهای این اشخاص اند عبد الله بن زید و محمد بن حرب
و یحیی ابن کامل و سعید بن هارون پس ایشان پانزده فرقه اند یکی از آنها نجدات است نسبت کرده شده
اند ایشان بسوی نجده بن عامر که از بنی حنیفه و از بلاد یمامه بود و ایشان اصحاب عبد الله بن ناصر اند
رفته اند بسوی اینکه دروغ گفت یکبار و یا کرد صغیره و محکم شد بر آن گناه پس او مشرک است و اگر زنا کرد و دزدی
کرد و خورد شراب را بغیر مصر بودن بر این گناه پس او مسلمانست بدرستی حاجت نیست خلق را بسوی امام
جز اینکه واجب است دانستن قرآن و بعضی از آن خوارج ازارقه اند و ایشان اصحاب نافع اند بن الازرق
رفته اند بسوی اینکه هر گناه کبیره کفر است و بدرستی که دار دنیا دار کفر است و بدرستی ابا موسی و عمرو بن
العاص کافر شدند بخدا وقتیکه حکم کردند ایشان را امیر المومنین علی رض در میان خود و در میان معاویه در نظر
کردن در آنچه نیک است برای رعیت و روا میدارند کشتن اطفال را از اولاد مشرکین و حرام میدارند
سنگسار کردن زانی و زانیه را و حد نمیزنند بدشنام بزنا و تهمت کننده مرد محصن را و حد نمیزنند
دشنام کننده زن محصنه را و بعضی از آن خوارج فرنگیه اند منصوب با بن فرنگ و بعضی از آن خوارج
عطویه اند منسوب بابی عطیه و بعضی از ایشان اجارنه منسوب به عبد الرحمن بن العجرد و ایشان گروه بسیار
اند و از ایشانند میمونیه که اصحاب میمون بن عمران اند همه روا میدارند نکاح دختران پسران را و دختران
دختران را و دختران برادران را و دختران خواهران را و میگویند که سوره یوسف از قرآن نیست و
میگویند که روا نیست که قصه عشق در قرآن باشد و از عجارده اند و حازمیه اصحاب حازم ابن عاصم جدا
شده اند از فرقه دیگر باینکه بدرستیکه دوستی و دشمنی دو صفت اند در ذات حق تعالی و جدا شده اند
از حازمیه معلومیه پس رفته اند بسوی اینکه نشناخت کسی خدای را بنامهای وی پس آنکس جاهل است نه مومن
و هر که دانست با تمامش آن مومن است و نفی کرده اند اینکه افعال بنده مخلوق خدا باشند و نفی کرده اند
این را که بهتر توانائی و قدرت بر فعل متقارن باشد بلکه مقدم است و از اصل پانزده گروه فرقه مجهولیه
است و آن فرقه میگویند بدرستی کسیکه داند خدای تعالی را به بعضی نامهای وی پس او دانا است بخدای
عز و جل و جاهل نیست و از آن اصل فرقه صلتیه است و آن منسوب است بعثمان بن صلب و دعوی کرده اند

که بدرستی کسیکه قبول کرد ما را و اسلام آورد و او را طفل باشد پس نیست آن طفل را اسلام تا که برسد بحد
بلوغ و دعوت کنیم او را باسلام پس قبول کند او را و از آن اصل فرقه اخنسیه است که منسوب است بمردیکه
گفته میشود او را اخنس پس رفته اند بسوی اینکه بگیرد خواجه از زکوة بنده خویش و بدهد خواجه بنده خود را
از زکوة خود وقتیکه محتاج باشد بنده و فقیر باشد و ازین اصل فرقه ظفریه است و حفصیه طائفه ایست
از ظفریه بر آمده از ایشان زعم میکنند بدرستیکه کسیکه شناخت خدا را و کافر شد بهر چه غیر اوست از پیغمبر یا بهشت
و دوزخ و کرد همه خباثت را از کشتن نفس و حلال دانستن زنا را پس آنکس پاکست از شرک و کفر و جز
اینکه مشرک نیست که جاهل بخدا باشد و منکر او و زعم میکنند بدرستیکه حیران کسی است که ذکر کرده است
حق تعالی او را در قرآن بقول خود و آن علیست و اصحاب او طلب میکند او را بسوی راه راست که بیا
ما را و ایشان اهل نهروان اند و از آن اصل فرقه عیاضیه اند از اصحاب عبد الله بن عیاض زعم کرده
اند بدرستیکه همه چیزها فرض کرد حقتعالی بر خلق خود ایمان است و بدرستی هر کبیره کفر نعمت است
یعنی انکار نعمت نه کفر شرک است و از آن فرقه اصول بیهسیه است پس این منسوب است به ابی بیهس
بن جابر الخارجی جدا از فریق دیگر پس زعم میکنند بدرستی مرد نمیشناسد مسلمان تا اینکه بداند همه چیزها
که حلال کرده است خدا برو و همه چیزها که حرام کرده است برو و مخصوص از بیهسیه جماعتی اند که میگویند
هر که کرد گناهی که حرام است برو کافر نیست تا آنکه برداشته شود او را بسوی حاکم پس حد نبرد او را پس آن
و از آن اصول فرقه خوارج شمراخیه اند منسوب است بعبد الله بن شمراخ پس زعم کرده است بدرستی
کشتن مادر و پدر حلال است و بوده است آن عبد الله وقتیکه دعوی کرده این حکم را در دار التقیه پس بیزار شدند
از و خوارج بسبب این حکم و از آن اصول فرقها خوارج بدعیه اند قول ایشان همچو قول ازارقه است
و جدا شدند باینکه بدرستی نماز دو رکعت است در پگاه و دو رکعت است در شبانگاه از جهت قول
حقتعالی برپا دار نماز را در دو جانب روز و نزدیک از شب بدرستیکه نیکیها می‌برند بدیها را الی قول
صلوة دو رکعت است وقت مذکور این دو طرف نهار است که نزدیک شب باشد و اتفاق کرده اند
طائفه با ازارقه با بدعیه در بنده کردن زنان کفار را و کشتن اولاد ایشان را و اموال که غارت کرده شده
باشند از جهت فرموده خدا تعالی حکایت از نوح علیه السلام مگذار بر زمین از کافران گردنده و
اتفاق کرده اند همه خوارج بر نسبت کفر کردن بعلی رضی الله عنه از جهت حکم گرفتن ابی موسی و عاص را
در میان خود و معاویه بر نسبت کفر کردن صاحب کبیره را لیکن فرقه نجدیه است و بدرستیکه ایشان موافقت

گروه اندرین حکم و اما شیعه پس مر ایشان را نامهاست بعضی از آن نامها شیعه است و رافضیه است و بعضی
از ایشان غالیه اند و از ایشانند طیاره و شیعت خوانیکه گفته شد ایشانرا شیعه زیرا که ایشان پیروی کرده
اند علی رضی الله عنه را و تفضیل داده اند او را بر همه یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفته شده است ایشانرا
رافضیه از جهت ترک کردن ایشان اکثر یاران را و ترک کردن امامت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و گفته
شده است نامیده شده اند ایشان روافض زیرا که ترک کرده اند ایشان زید بن علی را هرگاه که دوست
داشت آن زید شیخین را رضی الله عنهما و گفت بامامت ایشان و گفت زید ترک کردند مرا و پس
نامیده شده اند رافضیه و گفته شده است شیعه کسیست که فضیلت نهد عثمان رض را بر علی رض
و بدرستی رافضی کسیست که تفضیل کند علی را بر عثمان و از ایشانند قطعیه از جهت قطع کردن ایشان بر
موت موسی ابن جعفر رض و از ایشان اند غالیه از جهت غلو کردن و فرو رفتن ایشان در شان علی بچیزیکه
سزاوار نیست از صفات خدا و صفات پیغمبری و کسانیکه تصنیف کرده اند کتابهای ایشان این جماعه
اند هشام بن الحکیم علی بن منصور و ابو الاحوص و الحسین بن السعید و الفضل بن شاذان و ابو عیسی
الوراق و ابن الراوندی اکثر جاهائی که بباشند ایشان از شهرها این بلاد است قم و قاشان و بلاد و دیگر
و روافض سه گروه اند غالیه زیدیه رافضیه و متفرق شدند از آنها و از وی گروه سبائیه
طیاریه منصوریه و غرابیه و خطابیه و معمریه و البزیعیه و مفضلیه
و متناسخه و شریعیه و الشیطانیه و مفوضه و اما زیدیه متفرق شده اند بشش
شعبه و جارودیه و سلیمانیه و البتریه و یعقوبیه و نعیمیه و ششم فرقه از ایشان
منکر نشیند بازگشت آدمی بسوی دنیا بعد از ممات و بیزار میشوند از شیخین رض و اما رافضیه پس متفرق
شده اند بچهار فرقه که نامهای ایشان اینست قطعیه کیسانیه کربیه مغیریه محمدیه و
حسنیه و ناوسیه و اسماعیلیه قرامطیه و مبارکیه و شمطیه و عماریه و ممطوریه
و موسویه و امامیه آنچه اتفاق کردند بر وی همه گروه های رافضیه اینست که اثبات میکنند امامت
بعقل و بدرستی امامت ثابت بنص و بدرستی ائمه پاک اند از جمیع آفات از غلط و سهو و خطا در احکام
و از جمله احکام متفقه ایشان است انکار کردن ایشان امامت مفضول را با وجود فاضل و مختار آنست
که پیش بیان کردم در ذکر امامیه و از جمله احکام متفقه ایشان است فضیلت دادن ایشان علی رض را
بر همه صحابه و دعوی نص کردن ایشان بر امامت علی رض پس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بیزار شدن

ایشان از شیخین و غیر ایشان از یاران مگر چند کسان را که قبول میکنند متفق اند بر تبری از همه صحابه
و از احکام متفقه ایشان است نیز دعوی کردن ایشان که بدرستی امت مرتد شد بترک کردن امامت
علی را رضی الله عنه مگر شش کس یا و آن این چهار صحابه اند علی و مقداد بن اسود و سلمان فارسی و دو
مرد دیگر و از احکام متفقه ایشان است بدرستی مر امام راست اینکه بگوید نیستم من امام در حال ترس و بدرستی
که خدا امیداند چیزی را پیش از آن که شود و بدرستی مرده ها باز می آیند بسوی دنیا پیش از روز حساب مگر غالیه
از ایشان پس بدرستی ایشان زعم کرده اند که نیست حساب و نیست حشر اجساد و از احکام متفقه ایشان
است که بدرستی امام میداند هر چیز که شده است و چیز که خواهد شد از امر دنیا و دین تا آنکه شمار سنگریزه هاست
و قطره های باران و برگ درختان و بدرستی امامان ظاهر میشوند بر دست ایشان معجزات چنانکه بر دست
پیغمبران و گفته اند اکثر از ایشان بدرستی کسی که جنگ کرد علی رض را پس او کافر است بخدا تعالی و چیزها که
ذکر کرده اند غیر این مذکور را چیز که جدید است از هر گروه پس ایشان غالیه اند بتحقیق دعوی کرده اند بدرستی
علی رض بهتر است از همه پیغمبران و دعوی کرده اند بدرستی علی رض نیست دفن کرده شده در خاک چنانچه
دیگر یاران رضی الله عنهم بلکه او در ابر است جنگ میکند دشمنان خود را از بالای ابر و بدرستی علی کرم الله وجهه
باز خواهد آمد در آخر زمان خواهد کشت بغض کنندگان خود را و دشمنان خویش را و بدرستی علی رض و باقی
ائمه معصومین نه مرده اند بلکه باقی هستند تا آنکه برپا شود قیامت و راه نمی یابد بسوی ایشان موت و دعوی
کرده اند که علی رض پیغمبر است و دعوی کرده اند که جبرائیل علیه السلام غلط کرد در فرود آمدن وحی برو و
دعوی کرده اند نیز بدرستی که علی رض بوده است خدا بر ایشان لعنت خدا و فرشتگان و همه خلق تا روز قیامت
و بکند اثر های ایشان را و هلاک کند سبزه های ایشان را فرو گرداند از ایشان در زمین گردنده آگاه باش بدرستی
بنهایت رسیده اند در غلو خود و کردن کشی کرده اند بر کفر و گذشته اند از اسلام را و جدا شده اند از ایمان و
منکر شدند خدا و پیغمبران را و قرآن را پس پناه میجوئیم بخدا از کسانیکه رفته اند بسوی این سخن و بر آمده اند
از غالیه بنانیه و ایشان منسوب اند بسوی بنان بن سمعان و از جمله افترا ها و سخن های باطله ایشان است
که بدرستی خدا تعالی بر صورت ایشان است و این دروغ گفته اند بلند است خدا تعالی از این ناشایستگی
های فرمود خدا تعالی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ نیست مانند او چیزی و او شنوا و بینا
است و از طیاریه از غالیه و او منسوب است بسوی عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار و قایل
اند ایشان به تناسخ و بدرستی روح آدم علیه السلام روح خدا است تناسخ کرد در آدم و فرود رونده اند از غالیه

که قایل اند به تناسخ زعم میکنند بدرستی روح نقل کرده میشود بسوی تن دنیا پس از برآمدن از دنیا بموت نخستین انتقال میکند در غالب پس نقل کرده میشود بسوی چیزیکه است حقیر هیکل است و همیشه از حالی بحالی تا آنکه نقل کرده میشود بسوی کرم عذره و چیزیکه مانند کرم عذره است و او پسین چیزی ست که انتقال میکند روح در و تا آنکه گفته اند بعضی از ایشان بدرستی روحهای گناهگاران نقل کرده میشود در آهن و گل و ظرفهای خام از گل و می باشند عذاب داده شده با آتش و به پختن و به زدن و گداختن و به استعمال کردن و خار داشتن از جهت عذاب کردن بمقدار گناه آن عاصیان اما **مغیریه** پس نسبت کرده شده اند بسوی مغیره بن سعد که او دعوی کرده بود پیغمبری را و زعم کرد بدرستی که خدا تعالی نوریست بصورت آدمی و دعوی کرد زنده کردن مردها را و غیر اینها را و اما **منصوریه** پس نسبت کرده شده است بسوی ابی منصور بوده است و زعم میکرد بدرستی او بالا رفت بسوی آسمان و مسح کرد پروردگار سر او را و زعم کرده است این که عیسی علیه السلام اول مخلوقات خداست پس علی رض مخلوق است و پیغمبران خدا منقطع نمیشوند و نه بهشت است و نه دوزخ و زعم میکنند این طایفه بدرستی کسیکه کشت پنجاه کس را از مخالفان ایشان می درآید در بهشت و حلال میدانند مالهای مردم را و بدرستی جبرائیل خطا کرد در رسالت و این قول ایشان کفر است و اما **خطابیه** پس نسبت کرده شده اند بسوی ابی خطاب زعم میکنند بدرستی امام پیغمبران اند امین و در هر وقتی پیغمبر گویا و ساکت است اما محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر گویاست احکام شرایع و علی پیغمبر ساکت است و اما معمریه نیز زیادت در ترک نماز اما **بزیعیه** منسوب اند به بزیع زعم کرده اند بدرستیکه امام جعفر خداست پس دیده نمیشود ولیکن دیده میشود بصورتیکه داشت هلاک باد آبای ایشان را می آمد وحی و یا برداشته میشوند بسوی ملکوت که هلاک باد ایشان را عجب بزرگست افترای ایشان اما **مفضلیه** پس منسوب اند بمفضل صیرفی بر خود می بندند دروغ پیغمبری و نبوت را و قول ایشان در الهیه همچو قول نصاری است در مسیح اما **شرعیه** پس منسوب است بشریع زعم کرده اند که خدا تعالی در پنج کس است پیغمبر و عباس و علی و جعفر و عقیل اما **سبائیه** منسوب اند به عبدالله بن سبا از دعویهای ایشان است که بدرستی علی نمرده است و بدرستی باز خواهد آمد پیش از روز قیامت و سید که از قبیله حمیر است از ابن سبائیه است اما **مفوضه** پس ایشان قایل اند بدرستی سپرده است حق تعالی تدبیر خلق را بسوی ائمه و بدرستی خدا تعالی تحقیق قادر ساخت پیغمبر را بر خلق عالم و تدبیر او و بدرستی بوده است که پیدا کرده است خدا ازین عالم چیزی را و همچنین گفته اند بحق علی رض که تفویض کرد حق تعالی

خلق عالم را باو وازیشانند کسانیکه هرگاه که می بینند ابر را اسلام میکنند بر علی رض و زعم کرده اند بدرستی علی رض در سحاب است بر طریق که بیان کردم بالا اما زیدیه نامیده شده اند باین نام از جهت میل کردن ایشان بسوی قول زید بن علی در روا داشتن ابوبکر و عمر و اما جارودیه پس منسوب اند باهل ابی جارود زعم برده اند علی رض وصی رسول خدا است واو امام بر حق است و گفته اند ایشان بدرستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم نص کرده است بصفت علی نه بنام او و بانجام میرسانند امامت را به حسین رض پس امامت بمشورت است در ایشان و در میان کسانیکه بر آیند به شمشیر از ایشان بشرط آنکه عالم و شجاع باشند و اما سلیمانیه که زیدیه اند پس منسوب اند بسلیمان بن کثیر گفت زرقان که زعم کرده اند ایشان بدرستی علی بوده است امام چراکه افضل عصر خود است و بدرستی بیعت است بشیخین خطا است که مستحق بوده اند نام سبقت را بر علی رض لیکن این خطای بحد فسق نیست پس ایشان هم امام اند و بدرستی امت گذاشت اصلح را که علی باشد اما بتریه از زیدیه اند پس منسوب اند به ابتر و آن نو است که لقب کرده شده است که به ابتر و زعم کرده اند بدرستی بیعت امامت ابوبکر رض و عمر رض نیست بخطا زیرا که علی رض برغبت خود گذاشت امیر را به ایشان و ایشان توقف دارند در حق عثمان رض که امام بر حق است یا نه و میگویند که علی رض امام است وقتیکه بیعت کرده شده او را اما نعیمیه پس منسوب اند به نعیم بن یمان و آنرا نعیمیه میگویند ابتریه را لیکن ایشان بیزار شده اند از عثمان رض و منکر شده اند به شیخین و اما یعقوبیه پس میگویند به ابی بکر رض و عمر رض که امام بر حق اند و منکر اند باز گشت او را پس این فرقه منسوب است بمردیکه گفته میشود او را یعقوب و بعضی از ایشان بیزار شده اند از شیخین رض و میگویند باز گشت را بدنیا **فصل** و اما روافض پس چهارده فرقه اند که متفرق شده اند از ایشان پس نخستین ایشان قطعیه است نامیده شده اند باین نام از جهت قطع و یقین کردن ایشان بموت موسی بن جعفر و در آیند ایشان بامامت را تا محمد بن حنفیه او است امام قائم که انتظار کرده شده است او را و دویمی فرقه کیسانیه اند میگویند بامامت محمد بن حنفیه زیرا که داده شده علم باو در بصره و فرقه سیم کریبیه است و ایشان اصحاب ابن کریب ضریر بوده اند و فرقه چهارم مغیریه و ایشان یاران مغیره اند و آن مغیره امام ایشانست تا بر آمدن مهدی فرقه پنجم محمدیه است و بتحقیق زعم کرده اند بدرستی امام قائم محمد بن عبدالله بن الحسن ابن الحسین است و بدرستی او وصیت کرده عهد امامت را بالجی منصور نه بنی هاشم چنانچه وصف کرد موسی علیه السلام عهد خلافت را در بنی اسرائیل به یوشع نه باولاد خود و

باولاد هارون علیه السلام اما فرقه ششم از رافضیه حسینیه است زعم کرده اند ایشان بدرستی که
ابی منصور وصیت کرد خلافت خود به حسین بن ابی منصور و اوست امام پس از وی و اما فرقه هفتم
ناوسیه است که لقب کرده شده اند باین نام زیرا که نسبت کرده شده اند بسوی ناوس بصری
که سردار ایشان بود و میگویند با امامت جعفر صادق و بدرستی او نمرده است و او قائم و موجود است
و مهدی موعود و اما فرقه هشتم اسماعیلیه پس گفته اند که جعفر صادق مرده است و امام پس او
اسمعیل است و گفته اند او مالک زمین خواهد شد و اوست مهدی که انتظار برده میشود بخروج وی و اما
فرقه نهم قرامطیه اند پس ایشان میکشند امامت را تا جعفر صادق و بدرستی جعفر نص کرد برولایت و
علم محمد بن اسمعیل که او امام خواهد شد و محمد نمرده است او زنده است اکنون و اوست مهدی منتظر و
اما فرقه دهم مبارکیه اند پس منسوب بسوی سردار خویش که مبارک است زعم کرده اند بدرستی که بدرستی محمد بن اسمعیل
مرد و بدرستی امامت در اولاد اوست اما فرقه یازدهم شمیطیه زعم کرده اند بدرستی که امام جعفر است پس
امامت در بنی جعفر است و اولاد او و اما فرقه دوازدهم عماریه و گفته میشود آنرا فطحیه زیرا که
عبدالله بن جعفر بوده است عریض وسطح بوده بر دو پای او و میگویند امام بعد جعفر پسر اوست عبدالله
نام و این عماریه جماعه کثیر اند و اما فرقه سیزدهم ممطوریه نامیده شده اند باین نام زیرا که مناظره کردند بیونس
بن عبدالرحمن و یونس از فرقه قطعیه است که قطع میکند بموت موسی بن جعفر پس گفت مر ایشان را یونس شما یان
خوارتر از سگان باران زده شده اید پس چسپید بایشان این نام و نامیده شده اند واقفه از جهت
ایستادن ایشان بر موسی ابن جعفر و میگویند که موسی زنده است و نخواهد مرد و اوست مهدی موعود نزد
ایشان و اما فرقه چهاردهم موسویه نامیده شده اند بدین نام از جهت توقف و تردد کردن
ایشان در شان موسی بن جعفر گفتند ایشان که نمیدانیم که زنده است یا مرده و گفته اند که اگر صحیح باشد
امامت غیر موسی نافذ میکنند آن امامت را و اما امامیه پس میرانند امامت را بسوی محمد بن عسکری و اوست
امام قائم منتظر که ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل چنانچه پر شده است از ستم و اما زراریه
پس ایشان اصحاب زراره اند دعوی کرده اند زراریه چیزی را که دعوی کرد عماریه و گفته شده است که بدرستی
او ترک کرد سخن عماریه را و بدرستی او پرسید عبدالله بن جعفر را از چند مسئله و تعلیم نکرد او را عبدالله آن
مسائل پس گشت بسوی موسی بن جعفر پس تحقیق تشبیه داده شده اند روافض به یهودیه و گفت شعبی که
محبت رافضی بعینه محبت یهود است گفته اند یهود که لائق نیست امامت مگر مردی را از اولاد حضرت

داود علیه السلام وگفته اند روافض لایق نیست امامت مگر مردیرا که از اولاد علی رض ابن ابی طالب باشد
وگفته اند یهود نیست جهاد در راه خدا تا آنکه برآید کور که دجال است و فرود آید عیسی بیک سبب از آسمان
وگفته اند روافض نیست جهاد در راه خدا تا آنکه برآید امام مهدی و فریاد کند فریاد کننده از آسمان که این
مهدیست آخری زمان و تاخیر میکنند یهود نماز مغرب را تا درهم نه تابند ستاره ها و همچنین روافض
تاخیر میکنند مغرب را یهود مایل میشوند از قبله چیزی و همچنین روافض و یهود اسفار میکنند در نماز
فجر همچنین اند روافض و یهود آویزان میکنند جامهای خود را در نماز و همچنین روافض و یهود حلال
میدانند خون مسلم را و همچنین روافض و یهود نمی بندند بر زنان عدت و همچنین روافض عدت
متعه را نگاه نمیدارند و یهود نمی بینند در سه طلاق چیزی را و همچنین روافض و یهود تحریف و تغییر کرده
توریت را و همچنین روافض تغییر کرده اند قرآن زیرا که ایشان گفته اند که قرآن تغییر و تبدیل کرده شده
است و مخالفت کرده شده است در نظم و ترتیب او و گردانیده شده است قرآن از آن ترتیب که
فرود آورده است بر آن ترتیب و خوانده شده است بر طریقها که ثابت نشده است از رسول صلی الله
علیه وسلم و بدرستی که بتحقیق کم کرده شده است از او که زیاده کرده شده است و یهود دشمنی میکنند از
جبرائیل علیه السلام و میگویند او دشمن ماست از فرشتهای و همچنین گروهی از روافض میگویند که غلط کرد جبرائیل
بوحی آوردن بر محمد صلی الله علیه وسلم بجا اینکه فرستاده شد بسوی علی رض دروغ گفته اند هلاکت باد بایشان
تا آخر زمان و اما مرجیه پس گروهای ایشان دوازده اند که نامهای ایشان اینست جهمیه صالحیه
شمریه یونسیه یونانیه نجاریه غیلانیه شبیبیه حنفیه معاذیه
مریسیه کرامیه و این نیست که نامیده اند مرجیه زیرا که ایشان زعم کرده اند بدرستی یکی از مکلفان
وقتیکه گفت کلمه توحید را و کرد پس از گفتن کلمه توحید همه گناهان را نمی آید در دوزخ هرگز و بدرستی ایمان
قول است بی عمل و نه جزو ایمان است و نه شرط و ایمان گفتن کلمه توحید است خالی از عمل و مردم با یکدیگر
زیادتی ندارند در ایمان و بدرستی ایمان ایشان و ایمان فرشتگان و ایمان پیغمبران یکی است نه زیاده
میشود و نه کم و نه استثنا کرده میشود در وی یعنی ان شاء الله تعالی با ایمان نتوان گفت پس کسی که اقرار کرد
بزبان و عمل نکرد او مومن است **فصل** اما جهمیه پس منسوب است به جهم بن صفوان و
بوده است که میگفت که ایمان شناختن خدا و رسول اوست صلعم و هر چیزیکه آمده است از پیش خدا تعالی
و بس یعنی عمل داخل نیست و زعم میکند بدرستی که قرآن کلام خدا تعالی مخلوق و حادث است و بدرستی

۱۵ از حنیفه گیسا اینکه این عقیده کز خلاف عقاید حنفیه است مرحوم

که حق تعالی سخن نکرد موسی را و بدرستی حق سبحانه و تعالی سخن نکرد با هیچکس و دیده نمیشود و دانسته نمیشود و او را
جائی و نیست مراد از تخت نه کرسی و نه او مستوی است بر عرش و انکار کرده میزان را و عذاب قبر را و بودن
بهشت و دوزخ پیدا کرده شد اکنون و دعوی کرده اند بدرستی آن بهشت و دوزخ وقتیکه پیدا کرده میشوند
فانی می شوند و بدرستی که حقتعالی سخن نمیکند با خلق خود و نه نظر میکند بسوی ایشان بروز قیامت و نظر
نمیکنند اهل بهشت بسوی حقتعالی و نخواهند دید خدا را در بهشت و بدرستی که ایمان شناخت دل است نه اقرار
کردن زبان و انکار کرده اند همه صفات خدا را از علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و تکوین و اما
صالحیه خبر اینکه نامیده شده اند باین نام از جهت گفتن ایشان بمذهب ابی حسین صالحی و بوده است که
میگفت آن ابی حسین ایمان همین شناخت حق است نه تصدیق و کفر نادانستن حق است نه انکار و بدرستی
قول کسی که گفته است خدا سومی از آن سه است نیست کفر و اگرچه بوده است این قول که ظاهر نمیشود
مگر از کافر و بدرستی نیست عبادت مگر ایمان و اما یونسیه پس منسوبست به یونس و زعم کرده است بدرستی
ایمان همین شناخت و انکسار و فروتنی است مر خدا را و دوست داشتن خدا را و بدرستی کسیکه ترک کرده
یک خصلت را از آن خصال ایمان پس او کافر است و اما شمریه منسوبست به ابی شمر و زعم کرده اند بدرستی
ایمان همین شناختن خدا و انکسار و فروتنی و محبت است و اقرار کردن بزبان باینکه خدا یگانه است و نیست مانند او
چیزی و اینهمه مجموع ایمانست و گفت ابو شمر نمی نامم کسی را که کرد گناه کبیره فاسق است و در فلان گناه و اما
یونانیه پس منسوبست بیونان زعم کرده است بدرستی که ایمان همین شناخت و اقرار بخدا است و رسول
او و چیزیکه روایت کردن او نکند او را و اما نجاریه پس منسوب اند به حسین پسر محمد درودگر میگویند که
ایمان همین شناخت است بخدا و رسول او و فرضها که متفق علیه اند و فروتنی کردن مر خدا را و اقرار کردن
بزبان پس هر گاهیکه جاهل شد از این امور چیزی را که باشد دلیل و اقرار نکرد باو باشد کافر و اما غیلانیه
پس منسوبست بسوی غیلان موافق اند شمریه را در باتقدم و زعم کرده است بدرستی علم به بودن اشیا
نو پیدا شده ظاهر است احتیاج بدلیل ندارد و علم به یگانگی حق همین علم بزبان است و در حکایت
زرقان واقع است بدرستی که غیلان بوده است که میگفت اینکه ایمان همین اقرار زبانی است و همون اقرار
تصدیق است و اما شبیبیه پس ایشان اصحاب محمد بن شبیب هستند زعم کرده اند بدرستی ایمان همین
اقرار کردن است بخدا و شناخت او را به یگانگی در ذات و صفات و نفی کردن مشابهت اجسام از او
و زعم کرده محمد بدرستی ایمان بوده در ابلیس و خبر اینکه کافر شده است از جهت بزرگ پنداشتن خود را و اما

حنفیه پس ایشان یاران ابی حنیفه کوفی اند که نامش نعمان بن ثابت است زعم کرده اند بدرستیکه
ایمان شناخت و اقرار است بخدا و رسول او و هر چیزیکه آمده است از پیش خدا تعالی بطریق اجمال چنانچه ذکر
کرده است برهوتی در کتاب **شجره** و اما **معاذیه** پس منسوبست بمعاذ بوده است که میگفت
که هر که ترک کرد فرمانبرداری خدا را گفته نمیشود او را که فسق کرد و نه گفته شود او را فاسق بصیغه اسم فاعل که
دلالت بر دوام دارد و فاسق نه دشمن خداست و نه ولی چه دوست خدا مومن است و دشمن کافر و فاسق
ازین هر دو بیرون است و اما **مریسیه** پس منسوبست به بشر مریسی زعم میکنند بدرستی ایمان همین گرویدن
است و گرویدن می باشد بدل و زبان و بسوی این قول بوده است که میرفت ابن راوندی و زعم
کرده است نیز بدرستی سجده کردن آفتاب را کفر نیست لیکن علامت کفر است اما **کرامیه** پس منسوب
است به ابی عبدالله بن کرام و زعم کرده اند بدرستی ایمان همین اقرار کردن به کلمه شهادت است بزبان
نه گرویدن بدل و بدرستی منافقان بوده اند مومن در حقیقت و از قول کرامیه است استطاعت توانائی
و رسنده پیش از فعل است باوجودیکه استطاعت مقارن بفعل است برخلاف چیزیکه گفته اند اهل سنت بدرستی
آن استطاعت بافعل مقارن است و روا نیست اینکه مقدم شود آن استطاعت بر فعل و تصنیف کننده کتابهای
ایشان این مردم اند ابو الحسین صالحی و ابن راوندی و محمد بن شبیب و حسین بن محمد نجار و بشیری باشند
ایشان در مشرق آفتاب و کنارهای خراسان **فصل** در بیان کردن سخن معتزله و قدریه که نامی
کرده شده اند بجز اینکه نامیده شده اند معتزله از جهت گوشه گرفتن ایشان از حق و گفته شده است از جهت گوشه
گرفتن از مسلمانان زیرا که مردم بوده اند مختلف در کسیکه کرده باشد کبیره پس گفتن بعضی از ایشان که او مومن
است بچیزیکه با ایشان بود از ایمان یعنی باعتبار تفسیر ایمان که معتقد ایشان بود چه عمل را داخل ایمان نمیدانند
و گفته اند بعضی آن که مرتکب کبیره کافر است چه عمل جزو ایمان میدانند پس جدا کرد واصل سوهی را که او نه
مومن است و نه کافر بلکه واسطه است مسمی به فاسق و جدا شد از مسلمانان و کنج گرفت از مومنان پس
گفت نیستند آن کننده ها کبیره مومن و نه کافر پس نامیده شدند به این سبب معتزله و گفته شده که نامیده
شد ایشان را باین نام از کنج گرفتن ایشان از مجلس حسن بصری پس گذر کرد حسن بر ایشان و گفت ایشان
معتزله اند پس لقب کرده شد باین نام و ایشان پیروی میکنند عمرو ابن عبید را و هر گاه که خشم آمد حسن
بصری را بر عمرو و عتاب کرده شد حسن بصری را و خشم کردن پس گفت امام حسن بصری آیا عتاب میکنید
مرا در حق مردی که دیده ام او را که سجده میکند آفتاب را غیر از خدا در خواب و نامیده شد ایشان را نیز

قدریه از جهت رو کردن ایشان قضای خدای تعالی و قدر او را در گناهان بندها و آوردن ایشان افعال
معاصی را بذات خود بی دخل قدرت حق و مذهب این سه گروه یکی است یعنی معتزله و جهمیه و قدریه
در نفی صفات زاید بر ذات و تحقیق ذکر کردم بعضی مذهبهای ایشان را در اعتقاد و تصنیف کننده
های کتابهای ایشان این کسانند ابو الهذیل و جعفر بن حرب الخیاط و الکعبی و ابو الهاشم و ابو علی
عبد الله البصری و عبد الجبار بن احمد الهمدانی و اکثر جای بودن مذهب ایشان عسکر و اهواز و خوارزم
اند و این معتزله شش فرقه اند هذلیه نظامیه معمریه جبائیه کعبیه و
هشمیه و احکام که جمع شده اند برو گروههای معتزله نفی صفات زائده است همه پس نفی کرده
اند اینکه باشد مر او را علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و همچنین نفی کرده اند صفاتی که ثابت کرده شده
اند بشرع از استوای که مذکور شد در آیت الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى و نزولی که در احادیث واقع
شده که حق تعالی که فرود می آید در آخر پاس شب پس میگوید هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرُ لَهُ الی آخر الحدیث
و اتفاق کرده اند نیز بر اینکه کلام خدا حادث است مرکب از صوت و حرف و ارادت خدا نیز محدث است
و بدرستی که حق تعالی متکلم است بکلامیکه پیدا کرده است او را در غیر خود و اراده میکند ممکنات را باراده
که نیست در هیچ محل و بدرستی که حق تعالی میخواهد از بنده ها خلاف چیزیکه دانسته است از و چنانچه ایمان کافر
و طاعت فاسق و میخواهد از بنده های خود چیزیکه نخواهد شد ایمان کافر و طاعت فاسق و بدرستی که حق تعالی
قدرت ندارد بر مقدورات غیر خود بلکه محال است این کار و بدرستی که حق تعالی پیدا نکرده است افعال
بنده های خود بلکه پیدا کننده افعال خویش ایشان اند نه پروردگار ایشان و بدرستی که اگر چیزی که بخورد آدمی
روزی کرده است او را حق تعالی وقتیکه بیاشد حرام و نه اینکه روزی میدهد او را حق تعالی حلال است
نه حرام و بدرستی که آدمی کشته میشود بی اجل خود و کشنده می برد اجل مقتول را پیش از وقت موت او و
بدرستی کسیکه کرد گناه کبیره از مسلمانان اگرچه او کافر نمیشود لیکن بدرستی آنکس می بر آید با آن گناه کبیره از ایمان
خود و نگاشته شود او را در آتش همیشه و باطل میشود جمیع نیکیهای او و باطل کرده اند شفاعت پیغمبر را از برای
اهل کبایر و بیشتر ایشان نفی میکنند عذاب گور و ترازو را و روا داشته اند بر آمدن بر بادشاه و ترک کردن
فرمان برداری او را و انکار کرده اند نفع رفتن مرده بدعای زنده و بصدقه دادن از و و رسیدن ثواب آن
دعا و صدقه بسوی آمرزده و زعم کرده اند نیز بدرستی خدای تعالی سخن نمیکند به آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد رسول و نه جبرائیل و نه میکائیل و نه اسرافیل و نه بردارنده های عرش و نظر نمیکند بسوی ایشان

چنانچه سخن میکنند با شیطان و جهودان و ترسایان و اما احکام که جدا شده اند هر گروه بآن احکام اصنا
هذلیه پس تحقیق جدا شده است پیر ایشان ابو هذیل باینکه بدرستی خدا تعالی را علم و قدرت و سمع و بصر
است و بدرستی که کلام خدا پاره او پیدا کرده شده است و پاره او قدیم است غیر مخلوق و آن قول خدا تعالی
لفظ کن است که واسطه است در مخلوق تمام و گفته است که بدرستی حق تعالی نیست مخالف مر خلق
خود را و بدرستی نهایت دارد و پس باقی خواهد ماند اهل جنت که حرکت ندارند ایشان و الله تعالی قادر نیست بر
حرکت دادن اهل بهشت و ایشان نیز قادر نیستند بران حرکت و در وا داشته اند اینکه باشد مرده و معدوم
و عاجز بکند کار ها و انکار کرد اینکه باشد حق تعالی همیشه شنوا و اما **نظامیه** بوده است پیر ایشان
نظام میگوید بدرستی جمادات میکنند بموجب گردانیدن ایشان پیدایش چیز را بوده است که نفی میکرد
هم اعراض را مگر حرکت که پیدا میشود از اعتماد که عبارت است از کیفیتی که مقتضی است از برای میل جسم
بیک جهت از جهات سته میگفت بدرستی انسان همین روح است و بدرستی هیچ یکی ندید پیغمبر را و جز اینکه
و ید ظرف پیغمبر را یعنی تن او که ظرف روح بود و پاره کرد اجماع را چه اجماع است رحجت نمیدانند و گفت کسی که
ترک کرد نماز را دانسته پس نیست باز گزاردن برو بلکه در حق او اثم است و بس و بوده است که نفی میکرد اجماع
را و روا است اتفاق کردن است بر باطل و میگوید بدرستی ایمان مانند کفر و طاعت است همچو معصیت است
و فعل پیغمبر همچو فعل شیطان است و بدرستی خصلت عمر رض و علی رض همچو خصلت حجاج است و جز اینکه
لازم گرفت خود قیامت را زیرا که او بوده است که میگفت که زنده ها همه یک جنس اند و اتحاد جنسی
مستلزم اتحاد آثار است و این هر دو سخن باطل است و زعم کرده است بدرستی نیست قرآن عاجز کننده
خلق از آوردن مثل او از جهت ختم ترتیب بدیع خود و بدرستی خدا تعالی نیست قادر بر سوختن طفل
اگرچه باشد بر کناره دوزخ و نه قادر است بر انداختن طفل در دوزخ چه قبایح پیش او مقدور حق نیست
و عذاب بی سابقه معصیتی قبیح میدانند و بوده است که میگفت بدرستی جسم میتوان تقسیم کرد تا حدیکه نهایت
ندارد و بوده است که میگفت بدرستی که آدم و کژدم و خنافس در بهشت اند و همچنین سگ و خوک در بهشت
اند اما **معمریه** پس بوده است پیر ایشان معمر میگوید بقول اهل طبایع نسبت به طبایع میکند و
میگذارد آنها و زعم کرده است بدرستی که حق تعالی نه پیدا کرده است رنگ را و طعم را و نه بوی را و نه
موت را و نه حیات را و بدرستی اینها فعل جسم اند بسبب طبیعت او که مقتضی این آثار است و بوده است
میگفت بدرستی که قرآن فعل اجسام است چه مرکب از حرف و صوت است و حرف و صوت از جسم پیدا میشود

ذیست فعل خدا تعالی و انکار کرد که حق تعالی ازین امت اما جبائیه پس بوده است ابو علی جبائی باره
کرد اجماع امت را وجدا شده است از اجماع در چیزها بعضی از آن چیزها و بوده است که میگفت
بدرستی که بنده ها خالق اند افعال خود را پیش رفته است بسوی این قول هیچ یکی و بوده است که میگفت
بدرستی که خدا تعالی آبستن کرد زنان جهانیان را با اینکه پیدا کرد حمل را در ایشان و بوده است که میگفت
بدرستی خدا تعالی فرمان بردار بنده های خویش است وقتیکه بکند چیزی که خواسته اند بنده ها و گفت بدرستی
کسیکه سوگند خورد اینکه بدهد وام دار خود را حق او فردا و استثنا کرد بقول خود بانشاء الله تعالی سود میکند او را
باستثنا در وعده پس وقتیکه نداد فردا حقش حانث شود و کفارت لازم شود و بوده است که میگفت کسیکه
دزدید پنجدرم را باشد فاسق و اگر کم باشد یکدانه از آن پنجدرم فاسق نمیشود و اما **هشمیه** پس منسوب
با بی هاشم بن الجبائی و بوده است ابوهاشم که رد امید داشت اینکه باشد مکلف قادر و آن مکلف نباشد
فاعل و نه تارک فعل پس عذاب کند او را خدا تعالی بر فعل و بوده است که میگفت کسیکه توبه کرد از همه گناهان
درست نیست توبه آن در آن گناهان که از وی توبه کرده است و اما **کعبیه** پس منسوب با بی قاسم
کعبی و بوده است مذهب او مذهب معتزله بغداد پس انکار کرد اینکه باشد حق تعالی شنوا و بینا و اینکه صفت
اراده داشته باشد حقیقت و بدرستی اراده حق تعالی فعل بنده را همین فرمودن است او را بآن کار پس راجع
بامر است و ارادت حق تعالی فعل خود را همین دانستن او و نه بودن مکره و مجبور کرده شده و فعل و نه بسهو
کننده و دور و زعم کرده است بدرستی عالم همه پر است و جای خالی از شاغل نیست و بدرستی حرکت کننده
و جز اینکه همین صفحه نخستین از اجسام است نه اجزا که درون اجسام اند چرا که آنها در مقام خود اند همان
هیئت و وضع بی تبدیل و تغییر آنچه تغییر و تبدیل واقع میشود هر همین اجزا صفحه اول و بدرستی اگر آدم چرب
کرد خود را بروغن و در رفت نباشد او متحرک بلکه همان روغن که ظاهر او چسپیده است و بوده است که می
گفت بدرستی که قرآن نو پیدا شده است و نمی گفت که مخلوق است از جهت رعایت ظاهر لفظ حدیث

فصل در بیان مشبهه و ایشان سه فرقه اند **الهشامیه** و **المقاتلیه** و **الواسمیه** و جز اینکه
اتفاق کرده اند برو فرقهای ثلاثه اینست بدرستی حق تعالی جسم است و بدرستیکه روا نیست این که ادراک کرده
شود موجود را مگر جسم یعنی هر که جسم نیست موجود نیست و آنکسانیکه غالب است در آنها تشبیه گروه های روافض
و کرامیه اند و کسیکه جسم و تصنیف کرد کتابهای ایشان را هشام است و مراد از کتابیت در اثبات جسم
حق تعالی اما **هشامیه** پس منسوب اند بسوی هشام بن حکم پس زعم کرده اند بدرستی حق تعالی جسم است در از

وچون وسطبر نوری درخشنده اندازه است از اندازها یعنی محدود است همچو پرچه نقره که صاف باشد حرکت
وآرام دارد و می ایستد و می نشیند و حکایت کرده شده است از آن هشام بدرستی که گفت بهترین
قدها انیست که باشد هفت وست و گفته شده است او را که پروردگار تو بزرگ است یا کوه احد پس
گفت که پروردگار من بزرگ است واما **مقاتلیه** پس منسوبست بمقاتل بن سلیمان حکایت کرده
شده است از و بدرستی که او گفت حقتعالی را جسم و تن است بر صورت آدمی گوشت و خون است و مر او را
اعضا است از سر و زبان و گردن و بدرستی و با همه این اعضا مشابهت نیست چیزهای دیگر را و نه چیزهای
دیگر مشابه او هستند یعنی در اطلاق جسم اعضا اگرچه شرکت دارند اما در حقیقت مخالف اند **فصل**
در بیان سخن کردن **جهمیه** که یگانه است جهم بن صفوان با اینکه بدرستی که انسان خبر این است
که نسبت کرده میشود بسوی او چیزیکه ظاهر میشود از و بطریق مجاز با اینکه محل و مظهر اوست نه بر سبیل حقیقت که
فاعل و موجود او باشد چنانچه گفته میشود دراز شد خرما و رسید میوه چه طول و رسیدن فعل خدا و ثمره نسبت
بمحل و مظهر است و بوده است ابا می آورد از ینکه بگویند بدرستی حق تعالی شئی است و میگویند نوپیدا بودن
علم خدا و منع میکرد از گفتن اینکه بدرستی حق تعالی بوده است و اما بچیزها پیش از وجود آنها و میگفت بدرستی
که بهشت و دوزخ هر دو فنا خواهند شد و نفی میکرد صفات زایده بر ذات و بوده است مذهب جهم در
ترمذ و آن شهریست و گفته شده است که در مرو و مر او راست تصنیف در نفی صفات و کشت آن جهم را
سلم بن احوز المازنی واما **ضراریه** پس منسوب است بضرار و بوده است ضرار که میگفت بدرستی که
اجسام عرضها اند جمع شده و روا داشت اینکه انتقال کند اعراض با جسام و بدرستیکه استطاعت و قدرت
بعض از آن مستطیع و قادر است و آن استطاعت قبل از فعل است و منکر شده قرأت ابن مسعود و ابی بن
کعب را واما **نجاریه** پس منسوبست بحسین بن محمد نجار بوده است که اثبات میکرد فعل فاعلان بر
طریق حقیقت مر خدا و بنده را و بوده است که میگفت به نفی صفات و گفت بقول معتزله در نفی
صفات مگر در اراده پس بدرستی او ثابت کرده است که قدیم اراده کننده است مر نفس خود را و بوده است
که میگفت باینکه قرآن مخلوقست و بوده است که میگفت بدرستی حق تعالی مرید است باین معنی که بدرستی
نیست جبر کرده شده بر او و بدرستی حقتعالی متکلم است باین معنی که نیست عاجز از کلام و بدرستی او همیشه
بوده است بخشش کننده باینکه بخل ندارد و نه که جود صفت زاید بر ذاتست باشد و مذهب او موافق
مذهب ابن عون و ابی یوسف الرازی است و اکثر مذهب او در کاشان است واما **کلابیه**

پس منسوبست بعبد الله بن کلاب بوده است که میگفت صفتهای حق تعالی نه قدیم است و نه محدث و
بوده است که میگفت نمیگویم صفت های حق تعالی عین اوست و نمیگویم غیر اوست و بدرستی معنی استوا
نفی کجی است در قول حق تعالی که رحمن بر عرش برابر است یعنی کجی و انحراف ندارد و این میخواهد که
حصول او بر عرش باشد تا تمکن لازم آید و بدرستی حق تعالی همیشه بوده است بر آن عرش از پیش و
حالانکه نیست جای خدا را و نفی کرد آنچه باشد مر قرآن را حرف **فصل** در بیان سخن سالمیه
و این فرقه منسوب است با بن سالم از قول ایشان است بدرستی که حق تعالی دیده میشود در قیامت
بصورت آدمی از امت محمد صلی الله علیه وسلم و بدرستی حق تعالی ظاهر خواهد شد همه خلق را در روز قیامت
از جن و آدمی و فرشته ها و حیوانات همه هر یک را در معنی او و در کتاب خدا دروغ کردن این فرقه است
و آن قول عز و جل است که نیست مانند او چیزی و او شنوا و بینا است و از مقوله ایشان است مر خدا
را رازیست که اگر ظاهر کند او را باطل کند تدبیر عالم و مر پیغمبر را رازیست که اگر ظاهر کند او را باطل شود
پیغمبری و علما را رازیست که اگر ظاهر کنند او را باطل شود علم او و این سخن ایشان فاسد است زیرا که
حق تعالی دانای عواقب امور است و تدبیر او بر استواری و حکمت است و روا نمی باید بسوی تدبیر او
بطلان و فساد و چیزیکه ذکر کرده اند این گروه میرساند بسوی باطل کردن حکمت خدا تعالی و این کفر
است و از قول ایشان است بدرستی که کفار خواهند دید حق تعالی را در آخرت و حساب کند ایشان را و از
قول ایشانست که بدرستی شیطان سجده کرد آدم را در بار دوم و در قرآنست دروغ کردن ایشان و الا قول
خدا تعالی است که آیت إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و نیز قول خدای
تعالی است إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ و از قول ایشانست بدرستی شیطان در آمده
است در بهشت و در قرآنست چیزیکه دروغ گو میکند ایشان را و الا قول خداست که ترجمه آیت بر آ از
بهشت ای شیطان پس بدرستی که رانده شدی و از قول ایشانست بدرستی جبرئیل علیه السلام بوده است
که می آید بسوی پیغمبر صلعم و دور میشود از جای خود و از قول ایشانست که حق تعالی هر گاه سخن کرد با موسی
شگفت آورد موسی نفس او پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی موسی که ای موسی شگفت آورد ترا نفس تو دراز
بکن دو چشم خود را پس دراز کرد موسی دو چشم خود را پس نظر کرد پس ناگاه پیش نظر او صد طور است و بر هر طور موسی
این قول باطل است نزد اهل نقل و اصحاب حدیث پس این حدیث باطل است و تحقیق ترسانید پیغمبر علیه
السلام کسی را که دروغ گوید بر پیغمبر پس که دروغ گوید بر من دانسته پس بگو که طلب کند جای خود را در آتش

دوزخ و از قول ایشانست بدرستی حق تعالی میخواهد از بندها طاعتها را و میخواهد از ایشان گناهان را
و بدرستی حق تعالی خواسته است آن معاصی را با ایشان نه از ایشان و این سخن باطل است زیرا که حق
تعالی گفته است و کسیکه خواسته است حق تعالی فتنه او را پس نیستی تو مالک مر او را چیزی مراد میدارد
از فتنه کفر را و گفت خدایتعالی و اگر میخواست پروردگار تو نمی کردند ایشان کفر را و اگر میخواست خدای
تعالی جنگ نمیکردند ایشان و از قول ایشان است بدرستی پیغمبر علیه السلام بوده است حافظ قرآن پیش از
پیغمبری و پیش ازین که آمده آنرا جبرئیل و در قرآن است تکذیب ایشان و آن قول خدایتعالی است نه
بودی تو داننده که چه چیز است کتاب و نه بودی تو دهنده ایمان را بقول خدایتعالی و نبودی تو که این میخوانده
باشی پیش از نبوت کتاب را و نبودی خط نوشته باشی بدست راست خود و از قول ایشانست بدرستی
حق تعالی میخواند بر زبان هر خواننده و بدرستی ایشان وقتیکه بشنوند قرآن را از خواننده پس جز
اینکه بشنوند او را از حق تعالی و این سخن است که میرساند بسوی فرود آمدن خدایتعالی بر بنده پناه میخواهم
بخدا ازین و میرساند بسوی اینکه خدایتعالی بدرستی آواز میکند و غلط میکند و این کفر است و از قول
ایشان است بدرستی خدایتعالی هر جای است و نیست فرق میان عرش و غیر عرش از جاها و در قرآن
مذکور است تکذیب ایشان و فرمود خدایتعالی که رحمان بر عرش مستوی است و گفته نمیشود که بر زمین
مستوی دارد و گفته نمیشود که مستوی دارد در شکم های اسپ ها و بر کوه ها و غیر این از جاها و این است
نهایت آنچه دهنده است باعتقاد و حصول چنین بطریق اشارت و کوتاهی و جز اینکه اشارت نکردم
بسوی باطل کردن هر مذهبی از مذهبهای این گروه های گمراه از جهت ترسیدن از دراز شدن کتاب
و جز اینکه آوردم من بیان سخنهای ایشان از دلایل از جهت گریختن پناه دهد خدایتعالی مرا و شما را از بدی
این مذهب ها و از بدی اهل ایشان و میراند حق تعالی ما یان را بر کتاب خود بر طریقه مصطفی صلی الله
علیه وسلم در گروهی که نجات یابنده است برحمت او فقط | هکذا فی غنیة الطالبین

الحمد لله که ذکر هفتاد و دو ملت معه فضیلت صحابه کبار
از دست بنده امام الدین ساکن کھنڈیالہ باغ والہ الکاتب
تحریر یافت ۱۹ ذی الحجه سنه ۱۲[illegible] هجری علیه السلام

حاشیہ متعلقہ صفحہ ۸۵ سطر ۱ قولہ حنفیہ کہ ایشان یاران ابی حنیفہ کوفی اند الخ آنچہ شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ در غنیہ در صفحہ ۲۳۸ حنفیہ را از زمرۂ مرجیہ شمرده مراد از ان کسانیست کہ از یاران ابی حنیفہ کسانیکہ این اعتقاد دارند مرجیہ اند کہ اِنَّ الواحِدَ مِنَ المکلفین اذا قال لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ فعل بعد ذالک سایر المعاصی لا یدخل النار اصلاً والایمان قول بلا عمل والایمان قول مجرد الخ یعنی ہر کسیکہ یکی از مکلفان وقتیکہ گفت کلمہ توحید را و کرد پس از گفتن کلمہ توحید ہمہ گناہان را او داخل نمیشود در دوزخ ہرگز و ایمان قول است فقط بلا عمل یعنی عمل جزو ایمان نیست و ایمان گفتن کلمہ شہادت است خالی آہ حالانکہ این ہمہ مخالف عقاید حنفیہ است آری از یاران ابو حنیفہ کسانیکہ بدین عقیدہ باشند مرجیہ اند اما فی زماننا احدی از حنفیہ بدین عقیدہ بنظر نیامدہ فافہم و باللہ التوفیق فقیر اللہ عفی عنہ

تمت

تاریخ طبع کتاب ہذا از فقیر اللہ عفی اللہ عنہ ولوالدیہ والاستادہ مہتمم کتاب ہذا

فاضل وہر عارف باللہ	صوفی صاف شاہ ضیاء اللہ	دیدہ اش پر ضیا چراغ ہو
دید بیت رسول و بیت اللہ	کرد تصنیف این کتاب شریف	شد ضیابخش قلب اہل اللہ
ہست مذکور اندرین نسخہ	نسب از آدم صفی اللہ	تا بہ اولاو فخر ہر دو جہان
احمد مجتبی رسول اللہ	چاردہ مشرب است با تفصیل	ہر یکے است زان رہ سبیل اللہ
پس از آن ہست بیان ہر ملت	کز ہفتاد و سہ ز خلق اللہ	تا بکی وصف این رسالہ کنم
سوے حبل المتین حبل اللہ	بمقالات من ملک گویند	مرحبا مرحبا جزاک اللہ
از کمالات این کتاب سروش ۱۲۹۳	قال لی ان لا نظیر لہا	از سر طبع سال گفت فقیر
تمم بالخیر او سلمت بہا	سنہ ۱۲۹۳	اشتہار واجب الاظہار

واضح ہو کہ اس کتاب کی رجسٹری ہو گئی اور حضرت مصنف مدظلہ نے اسکے چھاپنے کی اجازت ہمکو دی ہے لہذا کوئی صاحب بلا اجازت مصنف عم فیضہ کے نہ چھاپے بعوض نفع کے نقصان نہ اوٹھاوے وما علینا الا البلاغ

اللہم اغفر لکاتبہا ولمن سعی فیہا انک انت الغفور الرحیم کاتب الحروف محمد امام الدین بفرمایش رئیس ذی لیاقت منشی محمد سلطان سلمہ الحمد للہ رب العلمین والعاقبۃ للمتقین وصلی اللہ تعالی علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین

کتاب ہذا در شہر لاہور بازار کشمیری بدوکان تاجران ناچیز فقیر اللہ وعبد القادر وعبد العزیز ساکنان لاہور موجود است ہر کس کہ خواہد از انجا خرید نماید